بسم الله الرحمن الرحیم

عیدیه نوروز

ساقی چه بهار آمد بگذشت زمستان   مضمر شده با شعله [illegible]
شد فصل [illegible] گل و یاسمن و لاله و ریحان   مطرب ز صفای چمن و صحن
گلستان   نوروز عجم آمد و نوروز [illegible] خوان   [illegible] خلق چنین [illegible] آمد
سوی بستان   [illegible] باغ [illegible] بر [illegible] بازار   یا نکهت [illegible] آمد از [illegible]
هر [illegible] عطر [illegible] گلزار   [illegible] جهان [illegible] گشته
پدیدار یا باده صبا چاک [illegible] یار   یا شانه کند حور [illegible]
گل غلمان   ای مطرب اگر [illegible] باده نگارت [illegible] یار
کز زلف نگارت تا [illegible] نولان [illegible] رنجور
[illegible] بهارت   شاید [illegible] نگارت   تو [illegible] آمد
[illegible] که بود [illegible] ز جهان [illegible]
[illegible] کالشعرة فی [illegible] قدر [illegible] ما
[illegible] تمت

ار

خنیس ابن معلی منقولست که گفت در روز نوروز بخدمت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق ع رفتم فرمود که آیا میشناسی این روز را عرض کردم فدات
گردم این روزیست که عجم او را تعظیم میکنند و در این روز تحفها و هدیها
برای یکدیگر میفرستند فرمود آیا میخواهی برای تو بگویم احوال این روز را تا بدانی
عرض کردم جانم بقربانت دانستن این روز از من بهتر است از آنکه مردگان
زنده شوند و دشمنان من بمیرند حضرت فرمودند ای معلی بدرستیکه نوروز روزیست که
حق سبحانه و تعالی در این روز عهد و پیمان بندگان را گرفت از ارواح ایشان در روز الست
که او را بیگانگی بپرستند و برای او شریکی قرار ندهند و در پرستیدن هیچ چیزرا
شریک او قرار ندهند و ایمان بیاورند به پیغمبران و رسولان و حجتهای او از خلق
او و امامان و پیشوایان دین و ائمه معصومین و این اول روزیست که در آن
آفتاب طلوع کرده است و بادها آبستن کننده درختان وزیده است و شکوفهای
زمین شده است و در این روز کشتی نوح پیغمبر بعد از طوفان بکوه جودی قرار گرفت

و این روزیست که خداوند عالم حیات بخشید چندین هزار نفر را که از ترس مرگ گریختند بعض
از طاعون و بسبب همه خداوند ایشانرا میرانید پس بعد از مدتها که استخوان شده بودند
پیغمبری از پیغمبران خدا بر آن استخوانها گذشت از پروردگار چنین سؤال کرد که بر او بنماید
که این استخوانهای پوسیده را چگونه زنده میکند پس خطابی از جانب رب جلیل الله رسید
بسوی او که آب بریز بر این استخوانهای ایشان در همان جای خود که هستند پس چنین نمود و بقدرت
الهی زنده شدند و این اول سال عجم بود و از این سبب سنت شده است که آب بیکدیگر بریزند
و در کتب معتبره منقولست که آن پیغمبر حضرت حزقیل بود و حضرت فرمود که
ایشان سی هزار کس بودند و فرمود که در این روز جبرئیل بر حضرت رسول نازل
شد یعنی روز نوروز که موافق مبعث بود که بیست و هفتم رجب است فرمود که این
روزیست که حضرت رسالت پناه بتهای کفار قریش را در مکه شکست و در این
روز نیز حضرت ابراهیم بتهای کفار را شکست و [illegible] آن که شیعه
روایت کرده اند بطریق بسیار که روزی که حضرت رسالت پناه حضرت امیر را

امر کرد که بر دوش آنحضرت برآید و بتهای کفار را برآورد و درشکست پس مراد اینست
که در این روز زیارت و فرموده که در این روز حضرت رسول امر کرد اصحاب خود را
که بیعت کنند با امیرالمؤمنین ع و اقرار کنند به پادشاهی او بر مسلمانان و بعضی روز عید
در این روز بوده با انبوه مکه که بر گرد های صحابه را امر فرموده که بر وی سلام کنند بگویند
السلام علیک یا امیرالمؤمنین فرموده در این روز حضرت رسول حضرت امیر را در مسجد
بوادی حبیبان که از ایشان بیعت ابطال را دیگر دو و در این روز خشم خدا با امیرالمؤمنین
با حاجیان همراهان خشنگر در برابر آن ها طعن باقی در کرده آن که زد لشکر
می گفتند و در این روز قائم آل محمد ظاهر شود و در این روز امامان دیگر نیز
خواهند برد و در این روز قائم ظهور خواهد کرد بر جای و در کنار که مصیبت الحمد
کرده او را بر دار خواهند کشید و در هیچ روز نبوده است مگر آنکه با انتظار فرج
میکنیم زیرا که این روزها یا روزهای شیعیان باشد از روز ایشان حفظ
کن و حرمت او را رعایت کن و در نیم بیان او را ضایع کرده این طایفه را

روز بر اعید گرفتند یهود شنبه را عید گرفت نصارا یکشنبه را اختیار کردند مجوس
دوشنبه را اختیار کردند مسلمانان روز جمعه را اختیار کردند اما بنی امیه روز عاشورا را
۴ عید قرار دادند و در بیان شرح فهمیدم بیشتر کشت بنو امیه بقتلهم الحسین
یعنی این روز شیعه بنی امیه عید قرار دادند روز قتل حسین ع که روز دیگر را ایشان
عید قرار دادند این روز که اهل حسین را وارد شام نمودند و راوی سهل ساعدی است
که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون رفتم در عرض راه عبورم بشام افتاد
چون داخل شام شدم شهری دیدم در نهایت معموری با نشیمن روانهار بسیار و درخ
مردم از کلال زیادی در فرح و بعضی دیگر ایشان زینت می دادند همه لباسهای خوب پوشیده
و پرده های زیبا از هر جانب انداخته بودند و زنان بازی کرده طبلها را میزدند
بر دکانها بازارها را بسته بودند که چه بازار بر از خلق و آنرا زینت کرده بودند
با خود گفتم شاید اهل شام عیدی دارند آخر از جمعی پرسیدم که آیا در شام عیدی است
که در میان ما معروف نیست گفت ای شیخ عرب گفتم بلی گفت امروز سر حسین

دنیال پیغمبر از کی حدیث ام الحدیث یا آورد و شاد مردم الحدیث آنکه رسیدار
ارالدم در دروازه گفت از دروازه سامات گفت آمدم در دروازه جعبت رسیدا
دیدم رایات کفر نمود اگر دیده سواران آمدند کرشتند ندطبلان آمدند کرشتند ق
سان آمدند کرشتند بعد دیدم جمعی در نیزه‌ها بالای آن زنی که نامه‌ای از حسینی

عمه سلام الله علیه در جلوس الطالبین

بسم الله الرحمن الرحیم

ای قرو ماند ار جمال محمد سرو شرمنده به اعتدال محمد قدر فلک را
کمال منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد دیده دیدار کن تو قیامت
لیله الاسرا بر وصال محمد چشمم بر آب نخواب دیدم جمالش آمده به من جا
آسمان که بنفشه تا به مدینه تعالی محمد فرمود امیرالمؤمنین مثل دنیا
مثل حیه شو دنیا شوارت

[illegible]
[illegible]
[illegible]

امیر گفت که ای
دیگر الکیف دیگر
که جانب حیه است

المجلس اول

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين ۱

فرو مانده از جمال محمد ص سر و سرو قد اعتدال محمد ص قدر فلک ز کمال نزد زمین

در نظر قدر کمال محمد ص وعده دیدار هر کس قیامت لیک از شب وصال محمد صلی الله

بخیر زمین حامد آسمان که ببیند تا که زند بوسه بر نعال محمد ص عارف [illegible] کس برد

که شنیده قدر محمد را [illegible] محمد ص ابن عباس روایت میکند از پدرش عباس بن عبد المطلب

که گفت چون برادرم عبد الله پسر عبد المطلب متولد شد در رخسار او نوری دیدیم مانند نور آفتاب

پس گفت پدرم که این پسر را شأنی بزرگ خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که مرغ سفیدی از بینی عبد الله

بیرون آمد و پرواز کرد تا به مشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت و بر بام کعبه نشست پس قریش

او را تعظیم کردند پس [illegible] آن مرغ بتحیر [illegible] تا که نوری شد میان آسمان و زمین مشرق و مغرب را

فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنه که در بنی مخزوم بود پرسیدم گفت ای عباس اگر راست

باشد خواب تو از پشت عبد الله پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب عالم تابع او گردند

عباس گوید که این خواب بخاطر من بود تا آنکه عبد الله آمنه را بعقد خود در آورد و او جمیلترین

زنان قریش بود و چون عبد الله به رحمت الهی داخل شد حضرت رسول از آمنه متولد شد دیدم آن نور از میان

دیدم آن نور از میان دو دیده اش [illegible] حضرت [illegible] چون او را برگرفتم بوی مشک از

او شنیدم مانند نافه مشک خوشبو گردیدم پس آمنه خاتون خبر داد که چون مرا درد زائیدن

گرفت [illegible] صدای بسیار شنیدم از خانه که در آن بودم که [illegible] شبیه [illegible]

[illegible] دیدم که بر قصبی از زر آویخته بودند که میان آسمان و زمین پر کرده بود

و دیدم از سر آن حضرت نوری ساطع شد که آسمان را روشن کرده بود و قصرهای شام را دیدم

مانند شعله آتش [illegible] مرغان بسیار [illegible] دیدم که بالها گشوده بودند و چون [illegible]

[illegible] سفید [illegible] که [illegible] لطیف [illegible]

[illegible] و آن [illegible] او [illegible] که [illegible] کرده بود

[illegible] پس [illegible] حضرت [illegible] دل شریف [illegible]

[illegible] بیرون آورد [illegible] سفید [illegible] دل [illegible]

از آن [illegible] خود [illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible]

گفت [illegible] جواب [illegible] تحقیق [illegible]

دولت را از ایمان و علم و حلم و عقل و یقین و شجاعت و توبه شنیدم بیدار الله را از خوف داں
کیکه ترا اطاعت نماید و دوای پرسیکه ترس لغت نماید پس کیسه دیگر باردار او را در خواب دید
و سرشرا کنده و آنکس را به بیرون آورد و در میان و تنقیب ناگاه زرد و نقش گرفت پس گفت مرا
پروردگار من امر کرده است که به تو مژده دهم از برای نقد پس در ار دو دیده و پسر را امشی برادر پیامبر
ابن آمنه تو است از آفتهای دنیا و جهان ایمن آید پس ار که بدید چه خدیدیم سبب گفت که ما
کردم این دو نقش را خنده در آن شب معجزات چند ظاهر شد شیطان به نعمت آسمان
بالا می رفت و کرش را خبر رهیر از نشیند پس چون حضرت عیسی متولد شد او را از ۳
آسمان منع نمود و با تیر شهاب او را پراند تا آنکه ۴ آسمان چهار میرفتند تا شب
ولادت با سعادت حضرت رسول او را از ۳ آسمان منع کردند و ایشان را با تیر شهاب
می زدند صبح روز ولادت هر بتی که در هر جای عالم بود بر روی افتاد و ایوان کسری که بار نشگاه
پر دیر زیره و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند فرو رفت
خشک شد و بیابانی که در آنجا آب نرفته بود و وادی سماوه که سالها بود آب
در او روان شده
بود

آب در او دیده نشده بود آب جاری شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود خاموش
شد و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که شتران صعب چند اسبان عربی را میکشند
و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسرا از میان شکست و حصه شد آب
دجله در قصر او جاری گردید و نوری در آن شب از اطراف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید
و پرواز کرد تا بمشرق رسید و تخت هر پادشاهی در آن صبح سرنگون شده و هیچ پادشاهی در آن روز
لال بود و تکلم نتوانست کرد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد هر کاهنی که بود میان او و همزادش
جدائی افتاد و در قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله میگفتند زیرا که ایشان در خانه
خدا بودند آمنه خاتون گفت والله که چون پسرم بر زمین رسید دستها بر زمین گذاشت خدا را سجده کرد
و تا امروز بسجده ائمه اهلبیت همینکه از مادر متولد میشوند خدا را سجده میکنند فاطمه بنت اسد گفت
همینکه در خانه خدا متولد شد دستها بر روی زمین خدا را سجده کرد فاطمه میگوید که حسن
همینکه حسن متولد شد دستها بر زمین خدا را سجده کرد و در روز هفتم حسین متولد شد
خدا را سجده میکنند ... حسین و سجده کردن اول عمر ... اکثر سجده اول ... راحت ...

اورا در حریر بپیچید اما سجده دوم همیکه بر داشت دید چنین فغانه با شمیر بر سجده
اول همیکه سر برداشت بیش نشسته نیز اما سجده دوم همینکه سر برداشت دادی اند بیاید بیش
دیدم و وقت ستون دیدی کرده نفس کشته خون ارای جها حادیت زبان بید در دهن
سر کردانده سخن می کرد اما چو هر ساله شب در زمان نمی آید گفت کودام میفرمود شکم جگر
از نشئه کمبر بود امشب سیزدهم شد حادی الاخر ۱۳۰ اثبت جیبی سید کاظمی

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه خداوند خدا محمد[۳] دست در دامن ولد محمد[۳] روضه رضوان حور جنت الان
روز جزا کمترین عطار محمد[۳] تا جوهر صحیح دست فقیریم هر دو برابر محمد[۳]
صدر نشین فرش نیح تیم را بود بقا با شد از بقا محمد[۳] قصه کوته کرد کن ایکار بهار
خلقت افلاک بر سر نیاز محمد[۳] داده اسکان شرف از اکبر خدا بود عاشق و شیفته
پر لقا محمد عالم ایجاد در و دیت سر حاشیه هر که پای بیش خود شد تا محمد فرمان ایزد نبی
مثل دنیا مثل جیفه شرر نیا شریعت لیس سنتها و تل مسهانرم مدت
مردانگیهاں

در الهام او شعری

۶ (۱۱۴)

مراد دو دست کشیده طلوع اول[۲] پیچ بها ها[۴] در او بعیس بیجو سه جوشن و تباشیر سیکه بامن تر بباشد
شش انگشتری بر بسیار ما در چاه بجمع آن که شده چون به بدن جاه نظر کند و از آن
می بیند نکاه سفید دیگری سیاه و چه جاهی این که بیاید در بد را کرد از کشتی ریسمان
وچون پیوسته بین چاه نظر کند آن را که بیند که کرد با بار نمود است و شطر شعبه
آن که این ریسمان کسسته شود و آن شخص در زیر رود او را بلع کند و چون در که چاه نظر
کند آن جس بجک آرد و دهان آن تخته بیند و با پشت زهنه برون آن بیچیده
دیگر دیگر برای آن که کند و این شخص را جود آنگه می داند که عنصریست و از آن شده هر راه
که تعبیر شده است از او و ریسمان یو اسطه روز که تعبیر شده است از او و دیگر
سفید سیاه و منقطع شود کاه که تعبیر شده است از اوقات و نامی آوقند یادوبه
این ترطعه بطالبه که بایر قیامت که تعبیر شده است بعض نکات آن تخته چه اند نشر مدت
دیده وی که تعبیر شده است به از تبیر دنیا که چه نزاع میکنند وا بنکه بسته خوش نشسته به
هنکام حرکت می آفتد این از آنچه که از جسی خاص باقت تخته اند و فرم کم تدبیر را

دیگر بود نظر آنان که شمردند بر این نقش حکم الحق انصاف توان که نیکو بر زند اینکه بر پشت
زمین همه وقت آن تو نیست و دیگران ز شکم مادر و پشت پدر زند که گوسفندی بود آن
گرگ دنبال در علم که گوسفندان دیگر چیزی براو بشکرند آنکه با او از بکوب تنها درین خاک
تقدیر خاکی شد حق براو هموار [illegible] دنیا وارفتار [illegible] تحقیق نیست و لعارش باد
تهمت اگر دنیا را اعتبار بود سنگ جفا بر دندان پیغمبر نمی زدند و با شانی بار تن نشین نمیگشت
بعد از آنکه جهودان [illegible] حضرت رسالت را که مردم را هدایت باید حضرت بر کوه صفا بر آمد
و سه مرتبه فریاد کرد ایها الناس انی رسول رب العالمین بعد از آن برگرد مرد برآمد [illegible] مردان
رسول رب العالمین [illegible] از این سخنان تعجب میکردند ابو جهل
ملعون خم شد و یک سنگ از زمین برداشت و بر پیشانی [illegible] زد [illegible] دندانش شکست
خون بر دندان جاری شد لکن بخشش [illegible] پس [illegible]
سنگ باران کردند شیطان فریاد کرد [illegible] حضرت بر کوه ابو قبیس بر آمد
[illegible] شیطان رسید [illegible]

البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم الامثل فالامثل [illegible] و بعد بر اولیا
[illegible] از ایشان ولادت و حیف لذرم اصحاب بحضرت تعب محنت و آزار
کرامت اصل صفات و ضعف بودن از [illegible] ملامت و محنت و شفاعت بر
تحفه مصیبت تو تبرات [illegible] انبیا فرستاده اند و هر روز که مصیبت بود
[illegible] هر که در این [illegible] تر است [illegible] تر است
رسول فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت هیچ پیغمبر را اذیت نکشید بمثل [illegible]
[illegible] چنانچه در حین [illegible] بود [illegible] عبد الله [illegible] و چون [illegible] سالگی
رسید در [illegible] نمود و چون بهشت سالگی رسید جدش عبد المطلب که کفیل [illegible]
بود بعالم [illegible] ابوطالب [illegible] تا [illegible] پنج سالگی [illegible] مبعوث شد [illegible]
[illegible] و در چند [illegible] بعضی [illegible]
و جمع کثیر [illegible] و در سال چهلم
جبرئیل سوره اقرأ را آورد و رسول [illegible] فرمود [illegible] قیامت [illegible]
[illegible]

چه پرسند [illegible] چگونه [illegible] کرد و در جواب چه جواهید گفت همه در جواب گفتند
[illegible] رسالت [illegible] اشاره کرد به آسمان و فرمود اللهم اشهد در همان
سال حج وداع کرده و در مراجعت [illegible] شد [illegible] وفات [illegible] فرمود
حبیبه من فاطمه را بخوانید چون [illegible] رسید حضرت فرمود
مرحبا یا بنیه او را در پهلوی خود [illegible] و آهسته سخن فرمود فاطمه شروع کرد به گریه کردن
باز سخن دیگر فرمود شاد شد عایشه باعث [illegible] پرسید فرمود در اول [illegible] فرمود
[illegible] در این [illegible] هنگام [illegible] گریستم
پس فرمود که اول کسیکه [illegible] از اهل بیت [illegible] شنید [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از شدت ضعف [illegible] شریف [illegible]
[illegible] بعد حمد الله فرمود [illegible] دیگر [illegible] دید

ایا ونداشم را نه سکینه آیا دیدی تا نزی به سکینه آیا حرم بخوانید آیا کنیز بخشید آیا میام
بکردم ز نیکه کنید به که ترزوید پرورده اید بر پا دارکنید آیا شیعه کو سفند سرم بنه بکشید
این زحمت ها را کشیدم تا این دین بر پا شد این کارها بنا شد تا میروم و امانت پیدا کرد
که این و سایف از یک دیگر جدا نمی شود مکر تشر رحوض که شربرم وارد شوند اول کلام
خدا دوم اهل بیتم اهل بیتم را بیازار بعد رفتنم میروم ای استان جان ها عترتم
خوب سفارش بعد غیر به جا آوردند هنوز کفنش از آب غسل نخشکیده بود که در خانه
زهرا آتش زدند در به پهلوی زدند محسن شرا سقط کرد ... سیر آید تر ... رفتر
سینه ها جده ام فاطمه سفید بهر بر رم فاتبیده بود من مشغول وا بودم شنیدم مرد عربی
در خانه می گوید السلام علیکم یا اهل بیت النبوه مرد عربی هستم از راه دور آمده ام
می خواهم سید ست پیغمبر را ببینم فرمودند برای ما وقت ... ست پیغمبر جیب ... رحلت
دیگر بیا صبر کرد سرشته دوم عرض کرد مرد غریبی هستم از راه دور آمده ام از نزد ...
امی خواهم سید ست پیغمبر ... هستم فرمود برادر عرض کرده دل ندارم

... القعده و صاحب ...

پدر رافت ده و حاضر نیاد ام برو ساعت دیگر بیا صبر کرد ... جبار میخواند دیگر
در آن خانه بود منزل ... کردید الذی در ... را به بالین ما حاضر با حضرت
چشم گشوده فاطمه را کیست عرض کرد ... الست غریب وسائل ... اند
دار کن ... خانه ... شناختی ... بهتر شناسید فرمودند فاطمه این ...
که کلید در کنار ... با حرمه جان زیاد این بیوه کشته نشست این قابض
روح الی حیات است در خانه ... آواز ... این ...
تا ای از کس ... خدمت ... کرار تو ... حقیقت ... بی ازان
قرار ... خانه ... فاطمه ازن داد ... شد سلام کرد حضرت جواب دادند فرمود
برادر ... آمدی ... حجر ... اگر ... ست ... دیده ام
فرمود ... اگر ... کردم فرمود ... زنده ... نبایند
آنچه ... حرکتی ... آه ... در ... مشغول
خدمت بودم بهشت را ... قیام

قنبر را فرستادم قالوا بیاورم فرستادم خدمت ترا بر پیغمبر میکردم فرمودند احتیاج ندارم

دم رفتن سفر نکردم شاد نشود حرمش برده بهشت زینت دادند حوریان زینت کرده شاد

رحمت ظهور به جلوه درآوردند فرمود احتیاج ندارم سخن جودم شاد نشود حرمش ببرد

در چهارم جنت سه و در هر یک بهشت هشتم تمام ملائکه ارواح انبیا و اولیا هم صف صف

ساختند روح شریف مرتبشند فرمود احتیاج ندارم سخن جودم شاد نشود حرمش بار کرد

در چه وقت دولت فکر کنیت گفت فرمود امتی امتی دلم برای ایشان پریشان است اگر

گناه امت با من بود من شرمسارم جبرئیل عرض کرد در دل نبود عرض کرده بود حضرت

محمد سر بر سرانداز فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی الغه

امت به تو بخشم تا خوشنود شوی بعد فرمود [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علی القوم الظالمین [illegible] شب سه شنبه [illegible] جمادی الاولی ۱۳۰۸ [illegible]

مجلس چهارم بسم الله الرحمن الرحیم در ولادت فاطمه

قَالَ رَسُولُ اللهِ خَلَقَ اللهُ نُورَ فَاطِمَةَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ الاَرْضَ وَالسَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ يَا نَبِيَّ اللهِ فَلَيْسَتْ هِيَ اِنْسِيَّةً فَقَالَ فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ اِنْسِيَّةٌ قَالَ خَلَقَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نُورِهِ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ اِذْ كَانَتِ الاَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَى آدَمَ قِيلَ وَاَيْنَ كَانَتْ فَاطِمَةُ قَالَ كَانَتْ فِي حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللهِ فَمَا كَانَ طَعَامُهَا قَالَ التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ وَالتَّحْمِيدُ [illegible]

قَبْلَ آدَم

خدا خلق کرد نور فاطمه را پیش از آنکه خلق کند آسمانها و زمین را بعضی از صحابه عرض کردند
فاطمه از جنس انسان نیست فرمود فاطمه حوراء انسیه است او را خدا آفرید از نور خود پیش از آنکه آدم
را بیافریند و گاهی که آدم را آفرید بنظر او گذشت نور فاطمه پرسیدند که پس در کجا بود فاطمه
فرمود در حقه بود در زیر ساق عرش گفتند طعام او چه بود فرمود تسبیح و تهلیل
وتحمید فلما خلق الله عز وجل آدم واخرجني من صلبه و
احب الله عز وجل ان يخرجها من صلبي جعلها تفاحة
في الجنة واتاني بها جبرئيل فقال السلام عليك
ورحمة الله وبركاته يا محمد قلت وعليك السلام ورحمة الله
حبيبي جبرئيل فقال يا محمد ان ربك يقرئك السلام
قلت منه السلام واليه يعود السلام قال يا محمد ان
هذه تفاحة اهداها الله عز وجل اليك من
الجنة فاخذتها وضممتها الى صدري ترجمه فرمود
[illegible] آدم را

خداوند آدم را و مرا از صلب او بیرون آورد دوست داشت از صلب من فاطمه را بیرون کند لاجرم
نور او را در بهشت بصورت سیبی کرد و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد خوشحال ساخت سلام من کرد
من جواب سلام دادم گفت این سیب است که خداوند برای تو هدیه فرستاده گرفتم و بسینه خود
چسبانیدم جبرئیل گفت ای محمد بخور خوردم آب شد در کمرم پس با خدیجه همبستر شدم بقدرت
نطفه طیبه طاهره فاطمه علیها السلام در رحم او قرار گرفت شیخ صدوق در امالی نوشته بعض
ابن عمر برسید قال قلت لابی عبدالله کیف کان ولادة فاطمه
فقال نعم ان خديجة لما تزوج رسول الله ص هجرتها نسوة
مكة فكن لا يدخلن عليها ولا يسلمن عليها ولا يتركن
امرأة تدخل عليها فاستوحشت خديجة لذلك
وكان جزعها وغمها حذرا عليه ترجمه پرسیدم در حضرت ابی عبدالله بعرض
رسانیدم که چگونه بود ولادت فاطمه فرمود که هرگاه که رسول خدا تزویج فرمود خدیجه را
زنهای مکه او را ترک کردند [illegible] و نمی نشستند نزد او و سلام نمی دادند و هیچ زنی را نزد او نمی گذاشتند

از بردن خدیجه علیها السلام قریش وحشت و دهشت گشت و خوف و خشیت او بر رسول
خدا به چگونه بود که وانیده تا بیفاطمه علیها شد و این حضرت در رحم با مادر تکلم سخن نمود
و او را تسلی می‌داد خدیجه که این حکایت را از حضرت رسول پنهان داشت تا روزی رسول داخل خانه
گردید شنید سخن فاطمه را با مادر که می‌گوید فقال لها یا خدیجة من تحدثین
قالت الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یونسنی ای گفت
به چه کس سخن می‌گوئی گفت با این طفل که در رحم دارم سخن می‌گویم قال یا
خدیجة هذا جبرئیل یبشرنی انها انثی و انها
النسلة الطاهرة المیمونة و ان الله تعالی سیجعل من نسلها
ائمة و یجعلهم خلفائه بعد انقضاء وحیه فرمود ای خدیجه اینک
جبرئیل است بشارت میدهد مرا که این دختر است پاکیزه و فرخنده این یازده
امام بعد از من [illegible] است این دختر جمیع [illegible]
این دختر [illegible] و گرفت [illegible] فرزند [illegible]
الی آخر

زنان السلام شده است گفتند ما بخدا نزد تو آمده‌ایم تا خوف از تو بشنیدی در این عمر مینشد از
دشمنان ما را قبول نکردی خدیجه از سخنان ایشان محزون گردید و در این هنگام چهار
زن گندم گون بلند شبیه بزنان قریش بر او داخل شدند خدیجه از دیدار
این زنان ترسید گفتند فقالت یا خدیجة لا تحزنی فانا رسل ربک
الیک و نحن اخواتک انا سارة و هذه کلثم اخت موسی و هذه
آسیة بنت مزاحم بعثنا الله الیک لنلی منک ما تلی
النساء من النساء همه تن از آن زنان گفتند بر ای خدیجه ما فرستادگان
پروردگاریم سوی تو من ساره هستم و این زن آسیه بنت مزاحم و این زن مریم
بنت عمران است و این زن کلثوم خواهر موسی است خداوند ما را بسوی تو فرستاد تا بسر
امر زائیدن تو خدمت کنیم آنگاه یکی از ایشان در پهلو و دیگری در پیش و دیگری
در پیش رو خدیجه نشست فاطمه علیها السلام طاهره متولد گشت و این واقعه در روز
جمعه بیستم ماه جمادی الآخر سال ششم هزار و دویست و هشت سال هبوط آدم صفی

فلما سقطت الى الارض اشرق منها نور حتى دخل
بيوتات مكة ولم يبق في شرق الارض ولا غربها
موضع الا اشرق فيه ذلك النور ودخل عشر من الحور
العين كل واحدة منهن معها طست من الجنة وابر
يق من الجنة وفي الابريق ماء من الكوثر فتناولتها المرأة
التي كانت بين يديها فغسلتها بماء الكوثر واخرجت
خرقتين بيضاوين اشد بياضا من اللبن واطيب
من المسك والعنبر فلففتها بواحدة وقنعتها بالثانية

بیرون آمد و چون فاطمه از بطن مادر بر زمین آمد بیوتات مکه مشرق نورانی گشت و در شرق و غرب
زمین هیچ موضعی نماند الا آنکه از شعشعه این نور روشن شد و ده نفر از حوران
حور العین آمدند هر کدام طشتی و ابریقی از آب کوثر فاطمه را به آن آب پاکیزه نمود و
خرقه بیرون آوردند از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر او را در آن پیچیده محفوظ داشت
چون نماز خواندند

چون متولد شد کف نهاد دست بر پای جاری نمود خدا را سجده کرد رسول تشریف آورد و به
خدیجه رسید و رفتند فاطمه را آوردم بدست آنحضرت دادم گرفت و بوسید و بار دیگر فرزند را
بوسید گریه کرد پهلوی او را بوسید گریه کرد چون شش او بوسید گریه کرد خدیجه عرض کرد یا رسول الله
فرمایند شوم که این فاطمه جبین دارد فرمودند که گریه من برای آنست که ستمکاران بعد
وفات من عمر آید و رضا نه از آتش زنند در به پهلویش زنند امان از او فتنه که اند
بازوی علی را بسته ببرند و شمشیر به گردنش اندازند فاطمه برخاست گفت من را
گرفت حرکتی کرد آرام شوهر مرا این آیه سجده بر در آن عهد نامه که نوشت ابرار
سوادیه نوشت سعودیه ما هفتاد نفر بودیم بر ریسمان گرفتیم فاطمه را گرفته که فاطمه را
حرکت می داد ما هفتاد نفر مردیم بر ریسمان آمدیم و دیدیم زهرا دست بر آن دارد
رو را به محمد گرفته است و دیدن زهرا را انظلم آنقدر نیاورده بیاوردن گردد
که با زدن زدن را کبود کرده فاطمه یا رب چه گریستن را گرفت نوشت سعودیه ندیدم فاطمه
دست بر آن دارد با شانه آمد چنان به سعود زدم بر زمین افتاد و بار دیگر

فاطمه برخواست یک دست بر جگر دیگر دست بر حسین دختر رسیده دید که
بالای سینه نشسته سر برهنه بالای سینه نشسته خنجر کشیده [illegible] دست را
می زنم که ای بیرحم دست بردار از فرزندم و برخیز از بالای آن سینه پر نور که من کنیز آن فاطمه
ام که همه سادات [illegible] زیر شمشیر [illegible] هزار جهان نفر
به شمشیر [illegible] حسین را گرفته بودند اگر فاطمه [illegible] زینب آمد چه وقت آمد [illegible]
آمده دید [illegible] من الظلم دید حسین [illegible]
گفته عرض کرد ای [illegible] حسین [illegible]
که کلمه زینب حرف [illegible] حسین [illegible] فرمود [illegible]
الیک ارجعی الخیام [illegible] خیمه برگشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم العن [illegible]

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

روایتست که چون اختر سپهر عفاف [illegible] آل عبد مناف
[illegible] شهوار [illegible] بهار [illegible]
[illegible] حد [illegible] رسید [illegible]
[illegible] رسید [illegible] کمال اکابر قریش و اشراف ایشان
[illegible] کشیده [illegible]
[illegible] حبیب خدا [illegible] می فرمود [illegible]
[illegible] مصطفی فرمود [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] حضرت [illegible]
فرمود [illegible] سبحان الذی اسرا [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] العزه حضرت رسالت در خلوت نشسته بود
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]

رسولم بدان که از برای ایجاد و پیغامی از احمد مختار از جانب پروردگار عالمیان هم که
که چون حقیقت پیغمبر انگشت نور را از آن فرزند نامه حضرت فرمود که
عرض کرد و فاطمه را نگاه بهمین نظر فرمود دید در میان دو کتف او نقش شده است
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پرسید که این خط چند است
که میان دو کتف تو نقش شده است عرض کرد پیش از خلقت آدم به بیست و چهار هزار سال
پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ... ... در شب
جمعه به اصحاب ... زهره در خانه هر کس شد از جمله نزول ... هر
شخصی زهره ... پس حبیب خدا ... جبرئیل با اصحاب فرمود ... طلوع
... چون شب شد دیدند که ستاره زهره ... نزول کرد
سجده کرد ... امیرالمؤمنین نزد حضرت
ختم المرسلین برای اظهار این مطلب ... ...
وعده ... فرمود که ای ابوالحسن ... ...
که حاجتش تو

که ... ... آورده است شیر خدا از ... ... عرض کرد مرا
از پدرم ابوطالب و مادرم فاطمه ... ... خویش
داری ... ...
خانه ... ... فاطمه
... ... چرا ... ...
که ای ... ... هزار جان ... فدای جان تو باد تو در
... ... جمیع ... حضرت ... حبیب ... تو ... جان ... عزیز
... ... تو ... ... جهان ... ...
دختر من حضرت امیر عرض کرد که ... ...
... ... از جهان ... جان جهان ... ... در
... فاطمه ... ...
حبیب خدا فرمود ای برادر ... همه ... ...

نیز نکرد دست برای جهاد و قوم ضعیف [illegible] او در کار دست [illegible] کشته‌ها
گفت آن الهی [illegible] فاطمه را [illegible] بکنم [illegible] زهره [illegible]
و هم [illegible] عرض [illegible] که [illegible] در درگاه حضرت باری چنین [illegible]
نقد [illegible] شده [illegible] عیب [illegible] بعرض [illegible] رسول
[illegible] حیدر [illegible] در همین ساعت جبرائیل رسید و داد [illegible] تزویج
فاطمه را [illegible] در عرش فرمود و جشن [illegible] بهشت را با چهار [illegible] قرات
[illegible] روایت [illegible] آیه که چند
فاطمه [illegible] فاطمه را [illegible] کتاب [illegible] حیدر [illegible] کفت
آدم [illegible] دیدم [illegible] نقش [illegible] زبان
[illegible] صدا [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
یا حضرت حیدر را [illegible] فاطمه [illegible]
نمودند

نمودند [illegible] زیاده از چهار [illegible] طعام خوردند [illegible] رفتند
[illegible] آمد از حضرت [illegible] رسول
[illegible] محمد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] چهار [illegible] کنند [illegible]
[illegible] خطبه خانده [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] فرمود [illegible]
گفت [illegible] چهار [illegible]
و [illegible] حیدر [illegible] همراه فاطمه رفتند پیغمبر [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] هفتاد هزار [illegible] در میان گرفته [illegible] حضرت
رسول [illegible] حمزه جعفر [illegible] رفتند [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] سررت بعون الله في جاراتي و

شكرت نفسي كل حالاتي واذكرني ما العرب

العلى من لثف سكرت وآقاني وقد

هدانا بعد كفر وقد انعشاني الموت

وسررني مع خير نساء الورى تفدى بعمات وخالات

يا بنت من فضله ذو العلى بالوحي منه

والرسالات [illegible] يا نبوة

استرني بالمعاجي وذكرني في الحافي والذ

لكن رب الناس قد خصنا بدينه مع كل

عبد شاكر والحمد لله على افضاله و الشكر

لله العزيز القادر سررت بها فالله اعلى

ذكرها وخصها منها بطهر طاهر خفقة

وجعفر [illegible] فاطمة خير نساء البشر و من لها

وجه لوجه القمر فضلك الله على الورى بفضل

من خص باي الزمر زوجك الله فتى فاضلا

اعني عليا خير من في الحضر فسرن جاراتي بها انها

كريمة بنت عظيم الخطر [illegible]

اقول قولا فيه ما فيه واذكر الخير وابديه بمحمد

خير بني آدم ما فيه من كبر ومن تيه بفضله

عرفنا رشدنا فالله بالخير يجازيه ونحن مع بنت

نبي الهدى ذي شرف قد مكنت فيه في ذروة

شامخة اصلها فما ادري شيئا يدانيه [illegible]

کهنه پوشیده باورد پیراهن کهنه می پوشید بیرجم ... این کهنه می پوشید حسین چه
وقت پیراهن کهنه پوشید ... آخر الزمان ... در خیمه ... زینب ...
بیاید ... علی ... حضرت فرمود اخی
لثوب عتیق لا یرغب فیها احد من القوم ... پیراهن
کهنه ... زینب پیراهن کهنه ... داد خوت
[illegible]
[illegible] فرمود ... [illegible]
[illegible] خنجر داد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... الا لعنة الله علی
القوم الظالمین ... حسین بن ...
مجلس ششم در ...

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا ولی الکریم و نشکرک ... العظیم ندعوک
عند نزول البلاء و نستعین بک من کید الا
عدائم انت ولینا فی جمیع الاحوال و وکیلنا
فی کل الحال و نصلی علی حبیبک یا حبیب المحبین
و علی وصیه امیر المومنین حبیبک یا حبیبانا
صاحب المعجزات و علیک یا ولینا فی جمیع الا
حوال کاشف المعضلات احباء خیر المحبین و
اولیاء علیک نحمد العادفین ان نحصرهم نحن نزلنا

علینا الذکر نیز بگاه این خصوص یا علی انت منی بمنزلة
هرون من موسی آل آورده قرآن این آیه قرآن آن ضمن اینها
این اول او صب آن حی لب ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
این آیه کدام سوره قرآن نقل دنی آن حجت را ... ۱۳
خداوند ... من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله در شأن امیر مومنان نازل شده است و آن چنین است
که چون پیغمبر خدا از شر کفار ... در سال ... هجرت ... از بعثت
اراده رفتن نمود ... که ... انی ... الله ...
واقعه ... حضرت ... که ... قصه
تا ... تفاوت ... آخر ... چون ...
علی ... آورد ... خود ...
عرا ... جای ... تنها ... در ... جای
... زمان

منست تو را جان ز جان عادی نیست منی را شناس
منی را شمای گر او هست پس سوی مانشای حضرت
رسول زوج البتول را آگاه فرمود جناب امیر عرض
کرد که آیا در این صورت آسیبی بذات شما خواهد رسید
فرمودند آنحضرت نیست فرمود سجده شکر را
نمود اول سجده بود که در شکر کرده شد نظم
چون بجای نبی جای کرد یاد یار کرد دین دار را فدا
نفس بوده داور داور کرد دان شب سوی مارحیم النبی بدان
ده ربار شمشیر ها همه فرود بحث دیو مدار چار سوی
نیزه کان بطحا بیرون نشستند و تیم دمدمی ز قوم قریش
بجون بحسن بدر آستین بجون بجد هم ... هم
تیغ های برهنه بکف در آن خانه جای او هر طرف

از آن های هوی خود رنگ درآی خوش و شاه حضور آمد
ز جای خود شنید که ام بیکار شماد زانی تیر شب
چیست کار جوی سوی آن قوم بدکیش دید هم و
خال و خط خویش دید شهنشه شد از کار شان
در شگفت بود دست و شمشیر کین بر گرفت جور را
کاهش قرو باختند جواو را بدند لیشاختند هم کشته
از کار خود منفعل زکردار خود شرمسار و خجل که
کوی ما را تو این راز راست که اکنون بجز در این دم کجاست
چه بشنید حسین این بخروشید سخت بغرید کای مردم زنده بخت
که هر یک چه کمان فراز آمدند بجز من بی چاره سالار آمد زند
سرسر کشان اند را آرم بخاک به خنجر کنم سینه چرخ
چاک چه دید تداشتی ز دو غضب کرد زبان سعد رو بخاک

حربن عزاد

عرب غزالی در کتاب احیاء العلوم ذکر کرده که چون
ملک الموت خواست خلیل رحمن را قبض روح کند
آنجناب فرمود هَلْ رَأَيْتَ خَلِيلاً يُمِيتُ خَلِيلَهُ
آیا دیده هیچ دوست حقیقی را که براند دوست بجز خود را
در جواب شنید هل رأیت حبیباً یکره لقاء
حبیبه آیا دیده که دوست کراهت داشته باشد لقای
دوست خود را پس عزرائیل قبض روحش کرد شاه اولیا
بطلب مرگ مهیای لقای رب ودود کار بود مکرر مود
و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل
بالثدی امه یعنی قسم بخدا ابن ابی طالب مانوس
تر است به مرگ از طفل به پستان مادر و روایت
که چون جناب حسین در لب پیغمبر جا بسید حق تعالی

وحی بجبرئیل و میکائیل فرمود که در میان شما
عقد برادری بستم و عمر شما را زیاد از یکدیگر کردم
کدام زیادتی عمر برادر خود را راضی هستید هیچیک
بکمی عمر خود راضی نشدند وحی رسید که چرا نیستید
مثل علی که عقد برادری میانه او و حبیبم بستم و او
بر فراش محمد خفته و جان خود را فدای او نمود بشتابید
بسید در زمین و او را محافظت نمائید جبرئیل
بالای سر و میکائیل پایین پای او ایستاد
و گفتند بخ بخ من مثلک یا امیر المومنین خدا
در تعریف نماید لقطمیر که نه بود ذات پاکت آف
رینش سبب تا این خواستند بودی و آدم عرب علی مرتبه
شاه مردان در زمین و حضرت بیان زیاده براینست که

ذکر نمود

ذکر نمود مرولیت انجناب در منطق گشته مداومت
نمود سلمان بجهت مزدکانی دو دینار که در رسالت پناه
نهاد امیر مومنان فرمود ای سلمان آیا چه مزدکانی خا
هی گرفت عرض کرد باختیار شما فرمود یکی از آن
اسرار نهانی که در شب معراج خالق اکبر بالجناب
پیغمبر کرد طلب نما الغرض سلمان بخدمت
پیغمبر مشرف شد و مژده وصول زوج البتول را داد
حضرت فرمود آیا چه مژدکانی میخواهی عرض کرد از اسرار
اسرار نهانی که خود میدانی فرمود حضرت ربانی
امر باخفای آن نموده در آن اثنا جبرئیل رسید و
گفت یا رسول الله بگو السلمان منا اهل البیت و ا
و را محرم نما پیغمبر فرمود ای سلمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى
آله آل الله سيما المجاهد في سبيل الله المقلب
بثار الله مولانا الوهيب سيدنا المظلوم ابي
عبد الله الحسين روحي وارواح العالمين له
الفدا ولعنة الله على اعدائهم اعداء الله
الى يوم لقاء الله

عاشقان راه رضاي تو دو نيست مردن
عشاق خود يكنوع نيست او دو وصل جان خواهد
از غم هجرت و اندر وصل نميكنند هر دم فدا
هر يكي جان است اندر وه بها خوان ز ران عشق
امثالها يا منير الخد يا روح البقا اجتذب
قلبي وصلني باللقا لي حبيب حبه يشوي
الحشا لو يشاء يمشي على عيني مشا . عاشقان

شرمنده پيش حسن دوست دفتر خود بشو عاشقان
روي اوست مسئله اين قوم جهد مشكبار
مسئله دور است اما دو بار بس كنم دلبر
در آمد در خطاب كوش كن والله اعلم بالصواب
لا تخدعن فللمحب دلائل ولديه من
تحف الحبيب وسائل فرمايش ميفرمايد
نفس كليه الهيه مولى الموالي علي خود عمر و مكر
مكن در دوستي و محبت نيز آنكه از براي دوست
و محب آثار و علامات چندي است كه
اگر آنها را نداشته باشد در دعوي خود كاذب
و دروغگو است ولي از آثار و علامات محب
و عاشق است كه آنچه را كه متعلق بمحبوب است
و اشيائي كه با دوست دوست دارد و دوستي
بدارد آنچه را كه او دوستي مي دارد يعني اگر كسي
دوست ميدارد بايد خانه او را وضياع و عقار

و اولاد و اقربا داور را هم دوست بدارد غلام
سیاه زنجی او را دوست بدارد حتی
اینکه محافظت و حراست خانه دوست را
مینماید دوست بدارد مگر نشنیدی که مجنون
عامری را دیدند سگی را میبوسید و میبوئید
ملامتش کردند که مجنون سگ خبیث ترین
تمام حیوانات است تو او را میبوسی حال
ببین محبت تا نجاستش ترک کرده بود گفت چگونه
او را نبوسم که این پاسبان کوچه محبوبه
و معشوقه من است دست سگ بوسیدن
مجنون خلق گفتند شرح چه بود گفت این
سگ گاه گاهی کوی لیلی رفته بود وقتی
از اوقات با جمعی از اهل قافله همراه بود در
با ایل لیلی و خانه او میرفت بعد چشمم بسیار نگاه
میکرد

گفتند چه قدر نگاه باین طرف و آن طرف میکنی
از اینجا تا بخانه لیلی هنوز مسافتی است خیلی
راه است گفت من هر چه نگاه میکنم او را
می بینم جائی را از وخالی نمی بینم من بین
در میان کوی او برم هر دیوار الا روی او
گمان نکنی که قصه لیلی و مجنون برای ذکر
میکنم بلکه مقصودم اینست که ما و تو هم دعوی
میکنیم خدا پرستیم و خدا را دوست میداریم
و دم از محبت محبوب و معشوق واقعی حقیقی
میزنیم هنوز هم از مرتبه مقام مجنون عامری
در ما سر اثری اگر ما و تو هم تصفیه و تزکیه
کنیم قلب را و غرض اینست و شعاعی من قلب
مان پیدا شود در هر جا در هر وقت محبوب
خود را می بینم جائی را از خالی نمی بینم

چه خوش گفت یکی از عرفا انجمن کامل نگری جو رب
هر خاری هست نقش پا رهست که بر هر جوی
و دیواری هست ز بس بستم خیال تو تو خود
گشتی سراپا من تو آمدی خوش خوش ره رفت
من آهسته آهسته کم کم کار به جایی می‌رسد
که عینی که چشم برای او نمی‌بینی مگر برای او
نمی‌شنوی مگر برای او قدم بر نمی‌داری
و عملی نداری مگر برای او آنی از یاد او
غفلت نداری تمام ذکر تو و فکر تو یاد او
ست ترکت للناس دنیاهم و دینهم
شغلاً بذکرک یا دینی و دنیای از جمله
کسانیکه آنی از یاد محبوب و معشوق خود غافل
نشدند یکی علیا مخدره زینب خاتون بود از مقام
خواهر و برادری گذشته مقام محبت و محبوبی
داشتند بعد از شهادت برادر

روز و شب گریه کرد و اشک ریخت تا از دنیا
رفت دیگری رباب زوجه سید الشهداء دختر
امرء القیس بود که بعد از شهادت سید الشهداء
طعام و غذای لذیذ تناول نکرد و ابدا سر خود
خضاب نکرد تا از دنیا رفت معلوم است معنی
محبت همین است هر که او هم رنگ یار خویش
نیست عشق او جز رنگ محبوبی بجز پیش نیست
و انقدر سید الشهداء او را دوست میداشت
که مکرر میفرمود من بجهت من ما لم از صرف و جمع
رباب صغیر میشود و احدی را غنی میکرد مزامنع
و ملامت کنند در جای دیگر میفرماید در
خانه که رباب یا سکینه نام باشد من آن
خانه را خیلی دوست میدارم بنحو کلی از محبت
او بالنتیجه باقا وقتی که از سفر اسیری شام

چهل هزار سر چین بالای منبر زن دیگر که او هم
از یاد محبوبش غفلت ندارد است ام لیلا مادر علی
اکبر بود راوی گفت روزی عبورم در محله بنی
هاشم میگذشتم ناقه‌ای به به خانه ورود آمد
هو نا زنانی هر حرکت نکرد تعجب کردم همینکه
گوش دادم شنیدم که صدائی از آنخانه بلند است
که کسی میگوید جوان مرگم علی ناکام و نامرادم ای علی
امید داشتم ای نوجوان که در عمری تو دست
مادر از پا فتاده ات گیری حسرتها داشتم از عروسی
ناکامی تو که یک سال بتو دم اول جوانی تو
صبر کردم کنیزکی از آنخانه بیرون آمد گفتم کنیزک
تو را بخدا قسم میدهم می بگو که این خانه از کیست
و این زن داغدیده کیست که با این قسم گریه میکند
گفت این خانه همین است که بمصائب افتاده و این
زن ام لیلا مادر علی اکبر است که روزها
برای ناکامی جوانی که به میلش یک زن دیگر هم

برگشت شغلش این بود که روزها لباس سیاهی بر سر
می انداخت در فضای گرم عربستان شنیده ای
که چقدر هوا گرم است میرفت وتا غروب آفتاب
برای محبوبش همین گریه میکرد سایر زنان
داغدیده او را نصیحت میکردند میگفتند بیا ما
ما هم عزادار هستیم در سایه می نشینیم و گریه میکنیم
تو چرا میروی مقابل آفتاب می نشینی یک
عبارتی میگفت که همین سرمشق است برای اهل
محبت میگفت شما را بخدا قسم که منع را میکنید
چگونه در سایه بنشینم و حال آنکه بچشم خود دیدم
بدن نازنین فاطمه در مقابل آفتاب افتاده بود
شبها در رختخواب نمیخوابید یک خشتی زیر
سرش میگذارد و بروی خاکها میخوابید گفتند
گفتند همه چه چیز است که در رختخواب نمی
خوابی میگفت خاک بر سرم کنم بعد از عزیز
زهرا در بستر راحت کنم و حال آنکه بچشم خود دیدم

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی که زحق نقش نهانها زند ◦ وانها که کرده ام یکایک عیان شود

یارب بفضل خویش ببخشی بنده ◦ آندم که مار همسفر اهل جهان شود

بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال ◦ صحبت نماید آخرکار ویران شود ◦

روایت در معالم التنزیل آمده است که حضرت عیسی علیه السلام با مادر خود حضرت

مریم از برای عبادت میخواستند بکوه لبنان آمدند در آن مکان الیسع ... در

عبادت مشغول شدند که هرگز از نکفت در آورده اند یصومان النهار

ویقومان اللیل روزها روزه میداشتند شبها احیا داشتند غذای ایشان

الف درخت بیابان بود و آب باران که در آن غدیرها جمع میشد ایشان

بود شعر بیت انکه که ترا شناخت جان را چه کند ◦ فرزند و عیال

و خانمان را چه کند ◦ روزی حضرت عیسی علیه السلام از کوه زیر آمد

عقب بیابان جمع میکرد از دامن غروب آفتاب میرفت ... در

افطار میکردند از هر جانب بیرون بیابان میگشت عبادت میکرد

دار طرف

دار طرف دیگر در میان کوه مشغول تفرج شاخات با قدرت الهی

بود قال السید البخاری لما هبط یوما من الجبل هبط

عزرائیل روزی حضرت عیسی از کوه زیر آمد عزرائیل از آن بیرون آمد

از برای قبض روح حضرت مریم و نغمه در محراب عبادت مشغول بود به تفرع

عزرائیل پیش آمد فرمود السلام علیک یا مریم الصائمة القائمة

سلام مریم نواز بر یک که در روزها روزه میداری و شبها بیدار میکنی حضرت مریم سلام آن

بر دخت شنید مرحوم و هیبت زده الدی در آن وقت ... با لیس ... و ...

غش کرده بیهوش آمد باز بیهوش کرد و دید بر بیهوش آمد تا چند مرتبه آخر الامر گفت

من انت یا عبد الله قد افشعرت من صوتک جلدی که بر

از شدید خدا ارصدای تو بدنم بجوشید ◦ آمد فرمود انا مفرق الجماعات

ان مفرق بین الاخوة و الاخوات بیت من بیر ... کنند

زنان تو رفتاقر روح التی ... ◦ در خانه هر که باکرده ام ◦ آوازه از او برآوردم ◦

خبر ابن مریم تا بآن خبر این شیما خطر آتش شده به شنید پرید با ملک الموت

آمد به دیدن مریم به قبض روح گفت به قبض روح تو آمده ام مریم آه از دل کشید

گفت اینقدر مرا مهلت بدهی که فرزندم عیسی بیاید او را ببینم **شعر** خدا

کرامی بیابانی مضایقه چندان ٥ که یک نگاه کنم بر تو شکفته خوردن ٥

واصحبت به مادر اینقدر رحمت دریا را او اول که نکنند که در همه وقت با این

آن خرم شد فرزند ورقیقت ببرد دست بحال آرزوی دیدار

بود که یکبار دیگر متحیر آرزوی که در آن دم آخر عیسی بیاید بر سر مادر جمع بود

گوشه روضه علی اکبر متحیر آرزوی لیلا بود که

یکبار دیگر پسر را ببیند از تشنگی بیان قصه تشنه بر سر ... کرد الحمد

که بعد از چهل سال یوسف را به یعقوب رسانید انجه لکم الا عیسی را

بحجر رساند که ... یکبار دیگر ... را سالم ببینم به ... قصه آمد بابا

آن ام ... کشته ... قیام آورد ... کلام خبر این لقد مریم

با دل عمر

شنیدن نبیتم الا انکه قبض روحت نمایم قبض روحش کرد و قروب آفتاب حضرت

عیسی الف بیابان جمع کرد بیابان دامن آمد بیان کرد که بابا در اعطا رکنند دیده مریم

بیابان بهار عبادت خوابیده فرمود معلوم است امروز در رمضان گشته

زیاد عبادت کرده خوابش برده بگذارم بیدار شود حضرت عیسی بر بالین عبادت نمود

آمد ببالین مریم دست ادب بسینه السلام علیک یا اماه قد

انجم اللیل و اوطر الصائمون لا تقومین فی عبادة الرحمن

ای مادر مهربان ... یک شب مانده افطار گرفته روزه داری افطار کردند جبرئیل بود

گفت مادرم زیاد عبادت کرده بگذارم تا خوش بیدار شود عیسی عبادت کرد صبح

دید مادرش بیدار نشد خوب نظر کرد دید مریم از دنیا رفته خود را بیند بریدن

سر گذار بر سینه مادر گریست بقیمه حال که انکه کریه در آورد **گوشه روضه**

حضرت فاطمه علیها السلام آمد تحسین

نعش مادر ... ملائکه از گریه عیسی زیاد گریستند با ... حسین

از سر قبر رسول خدا مراجعت کردند مثل عزاداران سه از ناداری بیهوش شده [illegible]

مهمان فاطمه آمدند فرمودند امروز مهمان خدا آورد نان بیاوردند آنچه دید

فرمودند الحال آل دیده بودی که بابا در نماز بخور مخوف این معدن است حسین تشنه

فرمود بیا ایدر خود در بر بنشینید حسن از یک طرف حسین از طرف دیگر فاطمه

حسن داده بود لقمه تشنه گفت باره شد فاطمه دست از لقمه بیرون آورده [illegible]

کرد حسن گفت حسین حیدر است بیهوش شده بردار حسنین را

ملائکه خود را از بهر هلاک کردند **گرسنه سکینه تشنه کام** بی‌وارث ماند

ملائکه آوردند ساغر حسن و حسین روزی عشرا در کربلا تشنه شد ملائکه چلچلی آمدند

آوردند از فتنه سکینه که در بریان تعزیه از اصحاب الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

این رحمت کرسته که در رحمت به دل بسیار سخت همکنده دل

قربت صبح کرم خوش طعم نیم آفتاب بیدار مخوف پدر بریده بسیار بر او سخت

میکند

سکوزه دینا عود آفتاب شخص غریب بهر طرف نظر میکند آشنائی

در نظرش نیاید خوب گفت آنکه گفت **بیت** نوازش از غریبان هیچ کس نه

آنم ارم همه جا غریب نه قصه برادرم **د** بیاد یار و دیار و آشنایان گریه

زار که از جهان زه رسم سفر برانداز ام **ه** غریب را که خدا رحم در دل او

رحم نکرد پیغمبر را غمخواران گفتند مرا در وقت قبض روح هیچ کس

رحم نیست الا غریب از فتنه بی‌غم او در قبض روح ایام اسیری زه

هر چه نگاه کند کسی را نمی‌بیند که باد وصیت کند آب حسرت ارد به وطن

در آن وقت دلش کمال ادای کرد **سائل** هر شب برود در سینه آرام غریب

در تربت غریبی ترک کام غریب گرسنه که از مرگ تن نیست عزیز **ه** تنگ نیست

گران نیز بود سام غریب **گرسنه** تقرب بن علی حسین در آن دم آخر کسی

نبود در سرش ایدای حق و انجم که جمع کرده صورت زدی فلک گذارد **میگفت**

شعر ای که کربلا چند تو به من یاد [illegible] **ه** چو ناتنت ادم تو به من [illegible]

راوی گفت آمدم که زکریا را دیدم چنین حوادث سخنان به من نمود سر از پی شاه نه
نفس که بشکند خون از ایران رخ‌ها دید ... و دیدم سخت می‌گوید که بس دارم
سفر بود شکر حکم از شنیع سیوری الا لعنة الله علی القوم الظالمین

الحمد لله الخالق بسم الله الرحمن الرحیم

این خبر گفته شد باب شم که حدیث امام صادق جعفر علیه السلام عرض کردم
فرموده که سه چیز از امام را شناخت فرمودند بحجه صریح آنکه منصوص
باشد از پدر بزرگوار خود و داشته باشد که او امامت و دیگر آنکه هر چه سؤال کنند
که هر چه سؤال کنند جواب بگوید و دیگر آنکه هر که سالک شود نزد او حرف تند او افروخته
یک کلام بگوید بس هر زبان نماید و دیگر آنکه از گذشته و آینده خبر دهد و دیگر آنکه هر کس سخن گوید
به زبان بیدار آن فرمود از نجوم و علامات است معصوم که تم ابا بصیر گوید که
مردی از اهل خراسان وارد شد بر امام سلام کرد حضرت جواب فرمود به او به زبان عرب
حضرت ...

عربی صحبت کردند حضرت به او به زبان فارسی خراسانی صحبت کردند مرد خراسانی
عرض کرد فدایت شوم این شیع مکرر مرا از آنچه مانع شد این صحبت گمان داشتم که تو نفت
فارسی را نمی‌دانی امام فرمود هر کس را که زبان نداند حجت نکند هر ادنی هر کس را با دقتی السرور روانه
سفر و اقدام در ایران این شیع می‌کردند آنکه فرستاد نمی‌داد بارشاد فرزند که هیچ
فرنگ روانه کس براهی که خدا و رسول را نشناخته باشد فرزند جهان فرنگ روانه کرد
آمدند نیز و هر ادنی آن را جا نزد دارا انعام را و روانه زندان کرد خود را الم حقیقت
زنان است دادن فرنگان داخل شدند بر ابن جعفر برای سجده برات
شروع کرد با ایشان به زبان فرنگی صحبت کردند هر ادنی دید ایشان فرنگ شمشیر را برانداخته
زنار پاره کردند ترسان بر زمین زد و **اسلام آوردند مسلمان شدند** از فتنه
چنین در فتنه‌ها افتاده بود ابن سعد هر کس را با فتن السرور روانه می‌کرد بعضی نیز از اول
بعضی چه از رخ این ترسان می‌کردند چشم بر سعد میان لشکر به تیر جوان نصاری اکبر
سعد بیان لشکر جنگ افتاده یک جوان نصارا این اقتباس را فرشته بر تن می‌گوید

مومن کردار حسین رضا ری اقتدا نخواسته و کرده با خود بگفت کسی که طلب ادوام
این رست پس ابن سعد لعین بدیگری آن جوان نصرانی را طلبیده گفت ای جوان نصرانی الله
کنی این جوان با تمیز برو مسلمانان با کوارت ترا از قتل مسلمان باز داشت
و کشته این مرد را ندر با جانب و انعامت نصرانی خنجر بدست گرفت روانه
کرد به **میگفت بیت** قدم نمرده سوی انجناب سیدانت له بهر قدم بر
تحم مقصود میکاشت **میگفت** یا رب بحجدل حالی حسین له یا رب براه
دین ترس له یا رب بکیع سیدی اعظم له یا رب بنواف کاهم له یا رب
نیاری و دعجز الله لکن شخص نیز شهدا نصارا له این شخص که بخون تحرج
زخمش رستا ر های فرد تست له کمر کشتن وی ثواب من بود که را از دل احتیاب
بود و له نصارا دید حسین حرد ت ستون بدین بسر دی شانه نفس که بکنید
خون ارا این رخمها بدن جار ست دیده ستعین بگوید گوش باز دیده بگوید کرم
ارتشنگی بسوز داغم بابم ساقی بحوض کوثر ت نصرانی گفت ای کم من اورا کشتم ادرا

ای که من او را می شمرد او را اشنه سیم حوض کوثر را بجوان بر که بیرون جان جهان کیسی
در جهان آرام جان نوجوان کیسی حسین خون از چشم با یک کرد بگفت حسین ای الحان
نصرانی اگر خوند بانی تر ترا است دکر ریدی بانی الجنس حسین تشنه است سیدا را
از تشنیها کین شق نور قمر را به انگشت به آن سنگ ریزه سخن گفت از نشت طرت
کمک است جد دیگر حیت با کم که دار رنب بینیز ارخیبر نصرانی را ل
در بر برداشت حوض کرد تا تر برار ستیبا تر نا تا در کتا ما از تشنیها اوبر یمین
زتشنگی تر شیر فرسر و نصرانی حسین الا لعنة علی القوم الف

بسم الله الرحمن الرحیم

هر دم برد در سینه آرام غریب — وز شر شیمم تیغ نوکه حریب کرسیه
نیز سست تیر شک نیف کران تیر بر دشام غریب روائید در محاس کربکه
که جوانی در بنی اسرائیل بود فاسق که اهل آن شهر از رت و تنک آمده
سرطوف به حضرت موسی رسیده که این فاسق را از شهر بدر کنند

سراغ دارم که برای محبوبش گریه کرد تا از دنیا رحلت کرد و در
ام البنین مادر عباس بعد از قتل ای دل سوخته این مخدره
که چهار پسرش در کربلا کشته شده بود روزها الی همیشه
فضل پسر عباس را در سینه است میرفت در بقیع و پسرش
قبر امام حسن و قبور اولاد که گریه میکرد بعضی از کسان
می نشست که دوست و دشمن حتی مروان حاکم مدینه
با آن قساوت بر حالتش گریه میکرد میگفتند اینقدر
گریه مکن خود را هلاک مکنی میگفت چگونه گریه نکنم اگر شما
میدیدید حال آنکه عباس مرا دیده بود بیل کوبا میگفت
ای فلک نیاوردی از یدی چه جهان برداشتی چه سهی سروی
ز ظلم از بوستان برداشتی مرا تنها به میرم وه بهر
چراغ عیش با شب که کاشتم را برق کشتی از جهان بر
داشتی رنج من ضایع نمودی ای عزیزم ز رنج جمعی
من چه کردم با تو که تمام ایشان برداشتی میگفت

امون

امون بر تو که نشکنم ای حیف بر تو که نشکنم جوان سرو
پنج الدعباس بر توهم که نشکنم هر که شما ها مثل من
مادری داشتید بر آن کسی که بیم کر مادر زنان
بر آن غریبی گریه میکنم که سرشان در نیزه بی کس و بی همه
و عریان روی زمین افتاده بود التماس دعا از برادران مؤمن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الوجود من العدم و ارقم
علی لوح الانسان من اسرار القدم واصلی
واسلم علی اول بحر تشعب فی بحر الهویة و
اول نار اوقدت من مصباح القدمیة فی
مشکوة الواحدیة الذی کان احمد فی ملکوت
العالمین ومحمود فی جبروت المخلصین ومحمد
فی ملأ المقربین ثم الصلوة والسلام علی
ابن عمه ووزیره وخلیفته المخلوق من طینته

مَوْلَى الْمُوَحِّدِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادِهِ الْمُنْتَجَبِينَ
وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

اشتر حنانه از هجر رسول نالهٔ کردی همچو ارباب
عقول در میان مجلس وعظ آن حنان کز وی الکن
هر پیر و جوان در حیرت ماندند اصحاب رسول کز چه نالد
اشتر با عرض وصال گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون
گفت جانم از فراقت گشت خون مسندت من بودم
از من تافتی بر سر منبر تو مسند ساختی پس رسول
کی شکوه گفت ای شجره باش تو همراز بخت که می
خواهی تا ترا نخلی کنند شرقی و غربی ز تو میوه چنند
یا در آن عالم حقت سروی کند تا تر و تازه بمانی تا
ابد گفت آن خواهم که دایم شد بقاش بشنو ای غافل
کم از چوبی مباش در اوایل بعثت خاتم انبیا محمد بن
عبدالله صلعم بعد از نماز جماعت رسول اکرم و نبی محترم

میان ستاد و پشت مبارک صلی الله علیه و آله تکیه کرده فرمود چون
حنانه میکشید و مردم را موعظه میفرمود تا آنکه روزی جوانی
از انصار بخدمت تمام سعادت حضرت نبوی مشرف شد
عرض کرد یا رسول الله مادری دارم و مرا امر نموده که برای
شما منبری تهیه کنم جهت دیگر این نوع ایستادن شما بسیار
اذیت و مشقت است حال آمده ام استیذان حاصل کنم
آیا مأذونم حضرت خاتم اجازه اذن داد رفت و منبر تمام
کرده آورد برای او سه درجه بود آورد خاتم انبیا پس
از نماز جماعت بالای پله اول منبر نهاد فرمود آمین در پله
دوم پا نهاد فرمود آمین در پله سیم که منبر قرار گرفت بار
فرمود آمین اصحاب تعجب کردند یا رسول الله آیا دعا
دعا کننده که بود که شما آمین گفتید فرمود دعا کننده برادرم
جبرئیل بود بار پله اول گفت ای بار عرض کرد یا رسول الله رحمت
خدا دور باد کسیکه کاری نکند که پدر و مادر از او خوشنود شود
من گفتم آمین پا در پله دویم گفت

که کذارده‌ام گفت از رحمت خدا بدور باد کسیکه ماه مبارک
رمضان بروی بگذرد و کاری نکند که آمرزیده شود من
آمین گفتم در درجه سیم که قرار گرفتم جبرئیل گفت
یا رسول الله از رحمت خدا دور باد کسیکه نام نامی
واسم گرامی ترا بشنود و بر تو صلوات نفرستد
من گفتم آمین بار دیگر همینکه رسول خدا در عرشهٔ
منبر قرار گرفت یکمرتبه صدای عجیب و غریبی
مثل شتر که از درد مخاض بنالد از آن نخلهٔ خشکیده
بلند شد که تمام اصحاب تعجب کردند خاتم انبیا
فرمود که ای نخله ترا چه شد که ناله کردی و صدا
بلند نمودی عرض کرد از مفارقت تو ناله و صدا
بلند کرده‌ام زیرا که هر روز بمن تکیه میکردی و موعظه
میفرمودی وامروز در عرشهٔ منبر جا گرفتی و مرا از
سعادت محروم نمودی فرمود الحال اگر طالب و مایلی
ترا

ترا در همین عالم سیر سبز و خرم کنم که میوه بیاوری
و مردم از تو بهره ببرند و از میوهٔ تو بخورند و اگر
طالب دنیا نیستی در آخرت خداوند ترا سبز
و خرم کند که همیشه باقی باشی در کمال طراوت
و خرمی عرض کرد یا رسول الله من دنیا
را طالب نیستم دار بقا را بر دار فنا اختیار
کرده‌ام و آخرت را طالبم گفت آن خواهم که
دایم شاداب باشم بشنو اینقدر ما از چوب
مباش خاتم انبیا رضی مبارک بر اصحاب
کرده فرمایش فرمود اصحاب من ببینید که
این نخلهٔ خشکیده اگر چه جماد است ولیکن
الحال مقام انسانیت پیدا کرده بریده او را
و دفن کنید که در قیامت سرسبز و خرم و جوان
محشور خواهد شد بنا بفرمایش رسول اکرم

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا عباد الله انكم وما انتم فيه من هذه الدنيا على سبيل
من قد مضى ممن كان اطول منكم اعمارا واشد منكم وا بطشا
واعمر ديارا وابعد آثارا فاصبحت آثارهم دارسة وكفنا
دهم طامسة واعلامهم ناكسة وباهم والدة وميلهم
ونيرانهم خامدة وانفاسهم [illegible] مائدة واصواتهم سا
كنة واجسادهم بالية وديارهم خالية وكيف بكم لو عاينتم الا
موات وبعثر القبور وحصلت ما في الصدور واعتبروا
بالآباء والاجداد واتعظوا بالاخوان والاولاد
وتذكروا الامم الماضية والقرون الخالية وتفكروا اين
آدم صفي الله واين نوح نجي الله واين ابراهيم خليل الله واين
موسى كليم الله واين عيسى روح الله واين محمد حبيب الله
واين علي ولي الله واين حسن المسموم والحسين صلعم

كما

كما قال امير المؤمنين ويعسوب الدين صلوات الله و
السلام ان لله ملكا ينادي كل يوم لدوا للموت
وابنوا للخراب ای رب معصیت آلوده بنا فرمانی شرمسارم بخدا تا
از این بنا [illegible] همه شب حقه [illegible] شده از رحمت حق روزها در طلب خیرت
هر [illegible] آن شبان [illegible] شده ختم [illegible] چند یکت
[illegible] چون [illegible] بر سر قبر [illegible] رفتم
گفتم چونی گفت احوال [illegible] فرزند وما لنا الذ
ى للوارث نجمعها ودورنا للخراب نبنيها ال
خود را جمع [illegible] ایم از برای وارثه [illegible] را خراب [illegible]
علیه السلام بر سر قبرستان [illegible] السلام علیکم
یا اهل القبور [illegible] آواز [illegible] شد وعلیک السلام
یا امیر المؤمنین [illegible] خبر [illegible]

تا بفرمایند فرمود اعلموا ان الجواز لکم قد توجد و اموالکم
قسمتها الوراث و اولادکم حشرت فی الیتامی و دور
کم سکنت فیها اعدائکم یعنی تا شوهر کردند مال شما را ورثه
تقسیم نمودند و اولاد شما در سلک یتیمان منتظم شدند و دشمنان شما
در خانهای شما منزل کردند پس فرمود تا خبر بدهید از سوء حال خود
فاجابوا قد تحققت الاکفان و انتشرت الشعور
و تقطعت الجلود و سالت الاحداق علی الخدود
و ما قدمناه وجدناه و ما خلفناه خسرناه و نحن
مرتهنون بالاعمال و نرجو من الله الغفران بالکرم
والامتنان جواب دادند که کفنهای ما پوسیده و مویهای ما ریخته و پوست
بدنهای ما پاره پاره گردیده و حدقهای چشمان ما بر صورت جاری شده و آنچه پیش
فرستادیم یافتیم و آنچه گذاردیم ضرر بردیم و ما اسیر اعمالیم و از خدا

کرم طمع

کرم طمع مغفرت میداریم شاعر ای آنکه جهان جای شادی و خرمی دانی
نیست حاصل این آمدن و رفتن نیست و نتیجه این بازار حسرت
زمانه بازیست قد داره و معشوقی بیکاره چشم وفا ازو داشتن نوشته ابد بیشی
حسرت آوردن بار دوم خاک بر سر گردون خوار بگذشت روز
کر حیر روز را تمام ساخته و عروس شوهر کش او را بهتر از دام آمده اند چند
بزرگان و بیش از دست دنیا نیک آمدند همه آخر در گور سکنی کرده اند در خود
صفحه از عجب عه سوال ابیات ابن عمار در خور آید او را
بد بحال نشنیدی بیندی تشنه گرید شعر الا ایها الموت
الذی لیس تارکی ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو
نحوهم بدلیل تعزیر که قصد جان ما کردی رود به
حلاوت کن آخر بدم و دست دانشم مرا بری و بزرگوار بدینی

امل از آن پس این عبرت شنیده میل بین عار دم حضرت سید شهدا

او گفتم پس این عمر آرد فقطعوه لیس فهم ادنا ارباد عمر را

گمر پاره پاره کرد پیاده شد بر عمر بدامن بر عمر سینه خود رسید

دیدم از دنیا رفته فقال الدنیا بعدک العفا

یا بابعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا والدی فقد استحت

من الدنیا وهمها وبقی ابوک وحید و غریبا

تاریخ شد از آخر دنیا و ما فیها بدیده بست فرست تنها الا

لعنة الله على القوم الظالمين كاتب سيد حسين

ولد سيد عبد الله تاريخ شب ٣ شهر پنجم شهر جمادي الاخر

سنة ١٢

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

أحذركم من الدنيا فإنها دار زوال وانتقا

ل تنتقل من حال إلى حال قد أفنت القرون

الخالية والأمم الماضية الذين كانوا أطول

منكم أعمارا وأبعد منكم آثارا أصبحت أصواتهم

هامدة وأجسادهم بالية وديارهم خالية

فاستبدلوا بالقصور المشيدة والنمارق الممهدة

الصخور والأحجار المسندة والقبور اللاطئة

الملحدة التي قد بني للخراب فناؤها وشيد

للخراب بناؤها فمحلها مقترب وساكنها مغترب

بين أهل محلة موحشين وأهل فراغ متشا — متشاغلين

غلين وكيف يكون بينهم تزاور وقد طحنهم

بكلكله البلاء وأكلتهم الجنادل والثرى — بكلكله

ينادي كل يوم لدوا للموت وابنوا للخراب — ملك

ابن زیاد لعنه الله خوشحال شده پاک حنک انعام داده بند
زاری کردند اگه در نعمت نازنینم اسلام آن توئیب دیگران
در رحم مادر پشت پدر زند بزرگان دین از زینت دنیا بنگ
آنجناب را آرزوی مرگ شکوه اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام
بخیر بود والله لابن ابی طالب آنس بالموت من
الطفل بثدی امه هم بجد خدا اینه پدر ابو طالب مشتو
بحر کار طفل به پستان مادر و در غزوه صفین به بالین عمار یاسر
آمد او را بدینحال کشته دید گریست و فرمود الا ایها الموت الذی
لست تارکی ارحنی فقد کل خلیلی اراک — أفنيت
بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل — بجهد
لیلی ابرکه قصد جان عمار یاسر اهلا کرد اخر
درست داشتم هر ایرد ... تجهیز و رحمکم الله
فقد نودی فیکم بالرحیل خدا تارا ... زد آماده رفتن

ترجمه نوار

ترجمه نداری خویش و دارند یاران با سینه شهید هم یاصحب و فادار شد
فما — قرب منها الموت الا قنطرة یعبر بکم عن
کنار اهل ... رسید به از هموم غموم دنیا که با این شخص دهش قرب بود که بعد
کشته شده بود تو بعضی زخم دار بود اما دهشت ... کشته شده بود زیرا نکه
ثم نادی ... یا مسلم بن عقیل ویا هانی بن
عروه ویا اخی ابا الفضل ویا ولدی علی
ویا ابطال الصفا ویا فرسان الهیجا مالی اناديكم — الهیجا
فلا تجیبونی وادعوکم فلا تنصرونی ...
جواب ... هذه بنات الرسول الله ... — فهذه
... هل من ناصر ینصرنا وهل من معین
یعیننی ...
... شد ... صدا ... آمد ...

فنادى يا زينب ويا ام كلثوم ويا سكينة ويا رقية عليكن
مني السلام فهذا آخر الاجتماع وقد قرب الهم منكم
الفجائع فقالت ام كلثوم يا اخي استسلمت للموت
[illegible] فقال كيف لا يستسلم من لا ناصر له ولا
معين [illegible] وردنا الى حرم
جدنا [illegible] فبكى الحسين وقال
هيهات هيهات لو ترك القطا لنام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرفعت سكينة صوتها با
لبكاء والنحيب [illegible] فضمها الحسين

[illegible]

الى صدره فقبلها ومسح دموعها بكمه [illegible]
[illegible] سيطول
بعدي يا سكينة منك البكاء اذا
الحمام دهاني لا تحرقي قلبي بدمعك حسرة
ما دام مني الروح في جسماني فاذا قتلت فا
نت اولى بالذي تأتينه يا خيرة النسوان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جمعت عدة من الاعراب حتى جرحوها
[illegible]
[illegible] الا لعنة على اعداء [illegible]
كاتب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله
باش از خارجی هزار به یک جو نمیخرند گو کوه تا بکوه منافق سپاه باش
چون احمدم شفیع بود روز رستخیز گو این تن بلاکش من پر گناه باش
امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا بروح پاک امامان گواه باش چو
امام هشتم سلطان دین رضا از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش بعد از
آنکه حضرت امام هشتم سلطان ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا اراده فرمودند که از نیشابور بیرون روند در
حالتیکه آنحضرت را بر بغله شهبا سوار کرده بودند گفتند روایت
حدیثی بجهت ما بفرما عرض کردند قربانت شویم از نزد ما بیرون میروی حدیث
بی واسطه از برای ما بیان نمیفرمائی که ما از زبان معجز بیانت بلا
واسطه بشنویم حضرت سر از کجاوه بیرون کرد و فرمود حدثنی
ابی موسی ابن جعفر قال حدثنی ابی

جعفر بن محمد قال حدثنی ابی محمد ابن علی
قال حدثنی ابی علی بن الحسین قال
حدثنی ابی حسین ابن علی قال حدثنی ابی
علی ابن ابی طالب قال حدثنی رسول الله
قال الله جل جلاله و تعالی کلمة لا اله الا
الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی

پس فرمود خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر فرمود خبر داد مرا پدرم جعفر بن
محمد فرمود خبر داد مرا پدرم محمد بن علی فرمود خبر داد مرا پدرم علی بن
الحسین فرمود خبر داد مرا پدرم حسین ابن علی فرمود خبر داد مرا پدرم
علی بن ابی طالب فرمود خبر داد مرا رسول خدا فرمود خبر داد مرا
جبرئیل که گفت حق تعالی علم و معلوم بخشی آدم که کلمه لا اله الا الله قلعه
محکم من است هر کس داخل آن قلعه شود ایمن از عذاب من خواهد بود

بروایت دیگر چه صدوق در عیون اخبار الرضا نقل فرموده فرمود
خبر داد مرا پدرم از پدرش از آبای طاهرینش از پیغمبر از جبرئیل از میکائیل
از اسرافیل از لوح از قلم از حضرت حق عالم که میفرماید ولایت
علی ابن ابی طالب حِصنی فمن دخل فی
حِصنی اَمِنَ مِن عذابی ولایت علی بن
ابی طالب قلعه محکم منست هر که داخل قلعه شد ایمن از عذاب
منست از وقت فرمود بشرطها و شروطها آنکه اقرار بنبوت جدا
پیغمبر و امامت من و آبای من بکنیت کفر طلوع کرد در انحطاط
تنگ بده چرخ مشتری بید آسمان هم ۲ هو الجوهر الفرد نفس
سنی فی الشرف چه از ده هزار قلمدان زرین پر در آورده
این حدیث را نوشتند و بردند در خانها نصب کردند به پدر دیگر
که میرسید شهر نیشابور امام رضا ع بمشهد آمد حدیث

در سطر از زبان پیغمبر نقل شد و الحمد شنیدم که امام بود و این
شهر آنقدر را در راحت احترام کردند اما به دیگر یک شهر آمد از امام
امام چهارم سید ساجدین بود که شهر کوفه آمد شنیدید امام رضا بیان بجا
تشنه بود ولی ده اشرار بعد شهدا کشته بودند اما امام را بر شتر برهنه
سوار کرده بودند با پای بیمار کشته پر شتر بسته بودند راوی گوید اذا
یعلّین الحنین وهو علی تعب یعنی و طاح و اوداه
حه جبهه تشخب دما بید مرتبه چشم آقا بیست سجاد دیدا
او را بر شتر برهنه سوار کرده بودند و آن قوم جامعه که یک در تار تخت کرد
تن مجروح کرده بود خون از رگهای گردنش جاری بود اهل کوفه از حرم
دهان برسم تصدق بدست اطفال میدادند ام کلثوم خاتون از دست
اینها میگرفت و دور میکرد فرمود یا اهل الکوفه
علینا اِنَّ الصدقة علینا حرام داری را آنها که صدقه

را اهل بیت حرارت بسیار زینب نمودند نسبت به اهل بیت تا آنکه

زینب خاتون اشاره کرد بر مردم ان اسکتوا وانصتوا ساکت شدند

فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس نفسها

قطع شد نفسها ازدحام افتادند ثم قالت الحمد لله و

الصلوة علی ابی محمد وآله الاخیار اما بعد

یا اهل الکوفة ویا اهل الختل والغدر

اتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الرن دِ

ة انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد

قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا وهل

فیکم الا الصلف والنطف الا ساء ما قد

مت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم وفی العذاب

انتم خالدون ای اهل کوفه وای اهل مکر و حیله آیا برای ما گریه

شما برای ما گریه میکنید ... وی

لکم یا اهل الکوفة ای کبد لرسول الله فر

یتم وای دم له سفکتم وای حرمة له

انتهکتم افعجبتم ان قطرت السماء دما ولعذاب

الاخرة اخزی وانتم لا تنصرون وای بر شما ای اهل کوفه

کدام جگر از رسول خدا را برکندید وکدام حرمت او را ...

...

... زینب را ساکت کرد قال الراوی واذا انا با

لرؤس یقدمهم راس الحسین وهو راس زهری

قمری اشبه الناس برسول الله ولحیته کسواد

السبج قد انتصل بها الخضاب والریح تلعب

یمینا وشمالا ... دیدم ... شهدا را آوردند

عیبی دارد به سبب چشم ازایشان بریده ابوعبیده بود صورتش مثل آفتاب
سفید خندید بسیار شباهت داشت به پیغمبر چون حسن بعضی از خونها
بریش خطها شده بود باد میوزید دو حماسه از آنها بر ریش مثال است
برای فالتفتت زینب فرأت رأس اخیها فلم
فلطمت جبینها بمقدم المحمل حتی رأی الدم
یخرج من قناعها زینب مشغول بخطبه خواندن بود یکبار
خشم افتاد و بر سر خون برادر طاقت نیاورد چنانکه سرش از محمل
محمل بر زینب شکست خون از سر بر مقنعه اش جاری شد مقنعه رنگین شد
محمل زینب گریست دیدم خون تازه از زیر محمل زینب جاری است وهی
تقول اخی یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه غالد
فابدا غروبا ما توهمت یا شقیق فؤادی
مقدرا کان هذا مکتوبا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود عشق را دو قسم گفته اند
حقیقی و مجازی عشق حقیقی عشق بذات و دارای او است که ذات احد
مگر انبیا و اولیا چنانکه شعیب پیغمبر از محبت دوستی خدا چندان گریست
که دو چشمش نابینا گردید حضرت عالم چشمهایش را بینا گردانید باز همچنین تا سه
مرتبه مرتبه چهارم خطاب رسید ای شعیب تا کی گریه خواهی کرد تا چند چنین
خواهی بود اگر به بهشت از خوف جهنم نوحه ایجا میکنی از آن برگردانیدیم
دلی گردانیده بهشت را بتو دادیم قرار دادیم جهنم را حرام کردیم الهی تو دانا
و آگاهی گریه من نه از خوف جهنم و نه از شوق بهشت است ولیکن دل من
در بند است و چشم آرزو از دیدن جمال پاکت نمود گریه بجهت دوری است که
چشمهای مرا بینا نماید حاضر در بهشت هستم عشق تو در دلم است
من چه در تخت بهشت راحت در رفتار تو خطاب رسید
بعزت ... چون دروغ نمیگوید که گمان کرده است مراد او است

با وجود این طبیب چون ظلمت شب فرا گیرد بخواید ای پسر گران من از احوالات
دوستان می‌شود مطلع چون ظلمت شب عالم را فرو گیرد و دیده‌ها در لحاف‌ها پنهان
من همراه با عقاب‌ها در این جنگل خود معیشت نموده با من از راه شاهد و حضور
تکلم بنمایید خرلها بپرسید اما و دیده بینه کان من بگوید که اگر در عالم از شما کنار
می‌شد چرا که چون گوش شنوا را که طبیب ایاد و در من دوست دارم هر که مرا دوست دارد
و دشمن دارم هر که مرا دشمن دارد هر که مرا اطاعت کند من او را اطاعت می‌کنم
و هر که مرا ترک نماید من هم او را ترک کنم او را بطلب سیکر نیم بعد از آنکه خدا عیسی قبض روح
حبیب خود نمود ابنیا به او فرمود هل رأیت خلیل یمیت خلیله
ویه هیچ دوست دیده‌ای که دوست خود را اماته کند دید هر آنچه دوست در حب خود در اسرار خود رسید
هل رأیت حبیباً یکره لقاء حبیبه آیا دیده‌ای هیچ دوست دیگر را
که کراهت داشته باشد از ملاقات پروردگار تو فرمود حضرت حسین را خبر
بیرون آمد حال عاشقان حقیقی اما جای عاشقان مجازی حال شان که به غیر از
نداری جز ذات

ندارد و جز پرورند قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله حب
ماسواه قلب‌هایی که خالی باشند از یاد خدا پس بچشاند خدا او را حب غیر او
خود را از جمیع باشد آن مجازی الجمعی می‌گوید رفتم به بیابان نشستم دیدم این
بیت را نوشته بر زنده ایا معشر العشاق بالله اخبروا
اذا اشتد عشق بالفتی کیف یصنع ای گروه عاشقان
شما را بخدا قسم میدهم این بگوئید وقتی که شدید شود عشق بجوانی چه کند
و حلیفی جیب این بیت را نوشتم یداری هواه ثم یکتم سره
ویخشع فی کل الامور ویخضع مدارا کند و صبر کند و
کتمان سر نماید و بدرگاه خدا نیاز مند شود دیگر آمدم دیدم این بیت را نوشته‌اند
و کیف یداری والهوا قاتل الفتی وفی کل
یوم قلبه یتقطع چگونه صبر کند مدارا نماید در حالیکه عشق در هر روز
قطعه قطعه نشود این بیت را نوشتم اذا لم یطق صبراً و کتما

نسروا فليس له شيء من الموت انفع رفتند

نتوانند صبر شونکنان هر چه بباید و خوردن هنگام چیزی که در حرف بهتر برای او نیست

روز رو هر که آید و بد سخن را خورد را برسنگ گذاشته دارد و بیمار رفته است آن بیت

ز نسته سمعنا اطعنا ثم شفا فیکم سلامی علی

من کان للموت یمنع هنیئاً لارباب النعیم

وبالعاشق المسکین ما یتجرع

ما شنیدیم که قربانت تارا اطاعت کردیم خوردیم پس سود ما را به آن

بیان کسیکه مانع از وصال بود [illegible] از جمیع باشتغال [illegible]

بد و گفتند که در امر خلافت [illegible] بگوید [illegible] حضرت امام حسن را

[illegible] گفت من در کار خویش حیرانم و در امر خود [illegible]

[illegible] گفت [illegible] این را گفت [illegible]

[illegible] رفت [illegible] ترکت للناس دینهم و دنیا

هو

هم شغلاً بحبک یا دینی و دنیا [illegible] به یاد

گفتند [illegible] از دنیا رفته است آمدیم به قبرستان [illegible] بر سر قبر

[illegible] انگور [illegible] خندید گفت اگر تو در عشق صادق هستی [illegible]

[illegible] بردار [illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] حال [illegible] کودال [illegible]

[illegible] زیرا که آدمی ساخته [illegible]

[illegible] وجدته سکیناً علی وجه

وهو جسد بلا راس [illegible] خون [illegible]

[illegible] برادر [illegible]

[illegible] تیر [illegible] صد [illegible]

[illegible] آمده است برادر

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] حسین ابن عبد [illegible]

از دل غمگسار شد. چنانکه باز نادرشاه بکر پیوسته در حمایت لطف الله پاشا از خارج
به مرکز حق عزیمت کرد … به کوه شافق سپاه پاشا. چون احمد شفیع بود در … تن
یکدیگر شده برگشت. بعضی آمده زنده … قرار برده … که باشد چراغ
جمع شده سلطان … از جان … در آن بار که باشد شعور را … کشته
بیرون کشند. الی از علمای یهود و سلف چنین نشسته از چار جانب این شنیدم پیغمبر خدا فرمود
محمد مصطفی صلعم فرمود که یکدیگر را زنهار … تا قرنی … چه شود … برده
تیغ قهر از انوشیروان تا نه شعور … عالم یهود و با وزیر چند … آمدند و نبش قبر
نمودند همینکه تخت لحد را برچیدند دیدند که بدن انوشیروان میان قبر تازه مانند
که بچه … استراحت نموده. یک دست راست بر روی سینه گذارده
و حلقه انگشتر در دست انوشیروان … اما نقش بران نگین انگشتر …
برنا نقش کرده … عیش … که در دنیا … ادوم نقش
کرده در کار … و مشورت … آمده … شمع …

انگشتر در دست انوشیروان می باشد که هر کدام به عقیده خراج جملگی … قیمت
دارد چه شود … انگشتر که در دست انوشیروان … بیاید …
قریه … را آورد … حیف چه خاک … نشد …
یاد … مکر … تا نکرده … خاک … بجنبد …
حرام زاده بود … فخر … پادشاه … فرزند …
آمدند از آن … در انگشت … دیگری …
… آمد … حمله … بر او …
آمد … غنیمت … الی …
گشت … عتمی … نشد …
بچون … خان … سخنان …
روسیاه … چه آمدی … اگر چه …
… رفته … بیاید …

هر راحت و راحت هم که آمیختیم   پی ادعیه و مهد انفعال جمله ای یادبنی پیغمبر
کرد و آمیختیم ذات ... درین   کشید خیر آمیختیم از جفا به یزید   بکند
کنار تا ... جمید   ... پنج آشنه زهر نیشتر   جواهر حسن ریختند

الا لعنة على القوم الظالمين تاريخ بيست هفتم شهر
ذالقعدة الحرام في سنه هزار سيصد هفت كاتب
حسین بن عبد الله الموسوی ... الحسنی الموسوی

بسم الله الرحمن الرحيم

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم   از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم   رهرو منزل
عشقیم ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم   سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به
طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم   با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدا
یی در خانه شاه آمده‌ایم   لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست   که در این بحر کرم غرق گناه آ
مده‌ایم   آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم   مردی ست
مسیحی عرب آمد در مدینه سؤال نمود که کریم‌ترین خلق در این شهر کیست گفتند حسین بن علی علیه السلام
آمد بخدمت آنسرور در مسجد رسید دید مشغول نماز است ... حلیم ...

لن يخب الآن من رجاك ومن حرك من دون بابك الحلقه

ناامید نشود کسیکه در این هنگام امید داشته باشد به تو و کسیکه دست طمع بسوی در کرم تو دراز کرده است

انت جوادٌ وانت معتمدٌ ابوك قد كان قاتل الفسقه

بخشنده تو جواد و ... محل اعتماد هستی و پدر تو کشنده فاسقان لولا الذی

كان من اوائلكم كانت علينا الجحيم منطبقه   نظر اگر نبود پدران

شاهان ماه تابان [illegible] ما را به [illegible] را قدری گرفت و [illegible] چون [illegible]

شد فرمودند این فقیر [illegible] عرض کرد [illegible] قربانت شوم [illegible]

حضرت تشریف به خانه آوردند فرمودند [illegible] آوردند [illegible] چند آوردند

در نگاه در بیان [illegible] زبان عربی فرمود خذها الیک معتذر

واعلم بانی الیک ذو شفقة لو کان فی سیر الغداة عصا

امست سمائی علیک مندفقة [illegible] نقف

هرکه [illegible] بخشش [illegible]

[illegible] عطا [illegible] شوم [illegible] که چه [illegible]

[illegible] ورد [illegible] دهان

[illegible] افتاده [illegible] نعلین

[illegible] انگشتان

[illegible] انگشتان [illegible] عقب

بسم الله الرحمن الرحیم

انس بن مالک که به روزی حضرت امام حسین را دیدم [illegible] اصحاب [illegible]

بعد از [illegible] رابهبات [illegible] خود

[illegible] حضرت فرمودند [illegible] فوالله لو یعلم الناس

مثل ما اعلمه من فضلک [illegible] احدا فهم [illegible]

حتی [illegible] پس [illegible] از حضرت

[illegible] از رسول خدا [illegible]

[illegible] ان الحسین سید شباب اهل الجنة

من الخلق اجمعین وانه یموت مذبوحا مظلوما

[illegible] حسین [illegible] اهل بهشت [illegible]

[illegible] شکم گرسنه [illegible] فرموده بود [illegible]

گرسنه [illegible] از خاک [illegible]

لما مال مولای [illegible] نظرت شلو الحسین بلا [illegible]

ومالكفن ملقى على ترب عادي الجسم المنعفر

الجبين مختضب الاوداج والذقن ، فمن

برای بی غسل و کفن است که چه برادر کرد و جسم نظر ... امام حسین را که با عشق کفن

بردن ... و ... تو مانند ... واجدا صلى عليك مليك

السماء هذا حسين نك... مل بدماء مقطع ل

اعضاء وبناتك سبايا الى الله المشتكى والى محمد المصطفى

اليوم مات جدي رسول الله اليوم مات ابي على المرتضى اليوم

مات امي فاطمة الزهراء اليوم مات اخي حسن المجتبى ابن

کشته ... حسین ... دست ... حسین ...

... خون ... زخم ... حسین ...

... برادر ... حسین ... فقال اخی النسوان بعد کالضیع

اخی هذا الطفل بعدك يتيم اخي قد كنت كنا لفقرنا

وقد كنت كهفا الغرنا فمن انتشي ابد العطش تقسم برار

... برادر ... برادر ... برادر ...

... برادر ... جان ... برادر ...

... برادر ... جان ...

بابي من نفسي له الفداء ما بجموم حتى قضى بابي العطشان

مضى بابي من هو سبط النبي المصطفى بابي من هو مالث ...

مرحباً وجريح لا ابدا اما ... که ... رحم ... فدای ...

... برادر ... حسین ...

... حسین ...

... حسین ... حسین ...

که ... ابن ... الا لعنة الله على القوم الظالمين ... حسین ...

الماس رباد ادم

بسم الله الرحمن الرحيم

عن ابن عباس قال رأيت اباذر و هو متعلق باستار
الكعبة و يقول من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا ابو ذر
لو صمتم حتى تكونوا كالاوتاد و لو صليتم حتى تكونوا كالحنايا
ما نفعكم ذلك حتى تحبوا عليا ابن عباس گوید که اباذر را دیدم باستار
[illegible] گرفته [illegible] هر که [illegible] و هر که [illegible] اباذر [illegible] دارید
که از شدت [illegible] و هر که نماز کنید که از شدت [illegible] خم [illegible]
[illegible] حدیث است که اباذر از زبان [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] در باب امیرالمؤمنین [illegible] در باب [illegible]
ائمه [illegible] در باب [illegible] فرمود حسین منی
و انا من حسين [illegible] احب الله من احب حسينا و قد ا
حبى و من اذانى فقد اذانى [illegible] هر که [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] اللهم هذا فينا نبيك و انا ابن بنت
نبيك و قد خرجت من الامر ما علمت الله ابن [illegible]
[illegible]
[illegible] انا ابن بنت يا جدي اتحات اليك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله تعالى قد شاء ان
يرى حرمك و ذهلك و نسائك مشردين و اطفا
لك مذبوحين مظلومين ماسورين مقيدين و هم
يستغيثون فلا يجدون ناصرا [illegible]

تحجید ... [illegible] ... بخبر

حرم برادر ... زمان برادر ... نزاکنسته ... [illegible] ... استغاثه

نمائید و تیا ... دیگری گفت که ... [illegible] ... همه

شتاب کن که ... [illegible] ... چه

از منع آن کند ... [illegible] ... رسید خورا

عیسی ... [illegible] ... جوانان

همه ... در خانه حبیبی ... کفتند انتظار حرم را ...

دیدم در خانه ... [illegible] ... احمد

... [illegible] ... اگر این زن ...

جوان ... [illegible] ... این زن ... مادر ادت

هر آمدند حرم ... [illegible] ... کرد از آن گفتند

گفتند انتظار ... [illegible] ... کیست

نام ... [illegible] ... آمد زیر

... [illegible] ... آمد ...

از ... [illegible]

... [illegible] (vertical marginal note) ...

و حیثی ما رفت عیسی بن ... باز رفت ... [illegible] ... رفت رفتن

... [illegible] ... دارم ...

... [illegible] ... سمت ... [illegible]

با دست ... [illegible] ... اللهم ... [illegible] ... ۱۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تا نه نیز شننده ... [illegible] ... کنند تا شنه

نیز شننده ... [illegible] ... کنند تا شنه

نیز شننده ... [illegible] ... کنند تا نه نیز شننده

کنند ... [illegible] ... کنند تا شنه

تا نه نیز شننده ... [illegible] ... کنند تا شنه

تا نه نیز شننده ... [illegible] ... کنند تا شنه

نیز شننده ... [illegible] ... تا نه نیز شننده ...

از سعد شاه [illegible] با تیر و خنجر الصمصام خراب کنند و از [illegible]

اما بعد فقد اخضرّ الجناب وابنعت الثماد فانا

شئت فاقبل علی جندٍ لک مجنّدة [illegible]

رسیده و اگر [illegible] شکر [illegible]

[illegible] خطبه هذه الحمد لله وما شاء الله ولا حول ولا

قوة الا بالله وصلی الله علی رسول الله [illegible]

[illegible] آدم [illegible] وما الحقنی الی

اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف [illegible]

[illegible] یعقوب بیوسف کانی بادصالی تقطعها

عسلان الفلوات بین النواویس وکربلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

بابی انت

بابی انت وامی یابن رسول الله ما اخلفک عن الحج [illegible]

و مادرم فدای تو [illegible] تعجیل [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] خانه خدا [illegible] حضرت از آنجا کوچ کرده [illegible]

[illegible] از آنجا کوچ کرده [illegible] که از اعراب چه خبر داری [illegible]

مردم [illegible] در منزل ثعلبیه مردی [illegible] پس مردی را آوردند

بخدمت حضرت فرمود [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] چه خبر دار

عرض کرد [illegible] مگر آنکه دیدم مسلم را [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شروع کرد

بگریه کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لم ينبعث من الحسين بخطوة فقال الاصحاب ما
هذه الفلاة فقالوا تسمى كربلا قال هو نو مسيركم
يا قوم قد نزل البلاء ففي هذه يا قوم قتلى ونصحي د
هتك حرمي ملجأ لا موئلا ففي هذه يا قوم
دمانا وهتك نساء الفاطميات حولا ففي هذه
نبقى على الارض صرعا بلا كفن تلقى ولا ان تغسلا
ففي هذه تضحى الرؤوس على القنا تسير بها الاقوام ان
تنهلا [illegible] را بعمل رسيد [illegible] بر زمين [illegible] كردند و
[illegible] وقت [illegible] اصحاب رسيد [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود هذا موضع كرب وبلا وموضع سفك
الدماء ومحط رحالنا ومقتل رجالنا [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الا لعنة الله على القوم الظالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

على العباس يا عين اسعديني على القطعوا منه اليد
اليمين على المقتول بسيوف الاعادي مضجع ولن للعدا

نادی علی المطروح بارض الطف طای غسیلاً
بالدما الليث العرین عبد العباس للعدوان نادی
بماذا تمنعوا ماء المعین روی عن اصبغ ابن نباتة قال
دخلت فی بعض الایام علی امیر المؤمنین واذا جمع
جمع لمثیٍ معهم غلام اسود فقالوا یا علی هذا العبد
السارق اصبغ بن نباته گفت روزی در خدمت شدم جمعیت از الوکیل در آنجا
بودند غلام سیاهی را آوردند عرض کردند یا علی این غلام دزدی کرده است خدمت تو آوردیم
تا حکم خدا را جاری کنی حضرت رو به غلام کردند فرمودند انت سارق ءانت
قال نعم آیا تو دزدی کردی عرض کرد بلی مرتبه دوم فرمودند آیا دزدی کردی عرض کرد بلی
فرمودند قلتها ثالثة الا اقطع یمینک ای جناب فرمود
اگر مجدداً هم اقرار به دزدی خود نمودی دست ترا قطع میکنم فرمود از بلی باور
کرد و عرض کرد بلی حضرت امر کرد بر قطع انگشتان او را قطع کردند دست بریده

عداوت می داشتند حق تعالی آتش جهنم را خلق نمی کرد ان علی ابن ابی
طالب حب الوداد الطالب الغالب یا طالب مثل
علی دخل فی الحلق سئل الطالب قال رسول الله
ان لا فتی الا علی ابن ابی طالب علی خیر البشر
من ابا فقد کفر یعنی بهترین خلق است هر که این نسبت را انکار کند کافر است
فرمودند خود آن جناب شکم از جای خود حرکت نمی نماید مگر به اذن من برداشت حق
تعالی را شکر برادر من هیچ کس به قیامت نرسید و از دنیا نمی رود مگر به امر من آری ولیه
یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
ای که گفتی فمن یمت یرنی جان فدای کلام دل جوی کاش روزی هزار مرتبه من
مردمی تا بدیدمی رویت تا یابی خورده ام فرمود هم آخر هر کس ما خورم تا نمی دانم دم آخر
حیف بود یا تو که نمی دانم کجا بودی انگشت و در آن گودی انگشت دل [illegible]
بالا فروش بود جسم نورانی صحت خون بود هر که به گریه نعش کشید انگشتی از آن جا جهار

هر دم که نظر به راه نگرد بر چهار طرف نگاه نگرد از تو دو چشم عقیق بسفت

هر دم به زبان حال بگفت افسوس که دوری نداریم فرزند بیا دیدن ندارم تاب دل

گفت آن دم به بالین رسیدم دوست سرش زین بیرون نمود و سر به سینه گذارد و زار

به ورد های میکرد اند سخن نمیگوید اما چو هر سه ابن به روز نوحه و گریه و مو کشید دادم

سکینه مکن جگرم از آتش بسوخت و در این دم آخر فسخ کرد جرا

به کوه جگر آن شهید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بیاد حضرت فاطمه

بسم الله الرحمن الرحیم

ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود خدا امر کرد که فاطمه را به من دهم جبرئیل را

خبر داد که حق تعالی بهشتی آفرید از مروارید دیوار های آن را از یاقوت

و بطون منتشک ساخته و از زبرجد بر ذهب نموده و در آن طاقها بنا کرده

از مروارید و آنها را مکلل به یاقوت ساخته و در آنجا غرفها آفریده خشتی

از طلا و خشتی از نقره و خشتی از یاقوت و خشتی از زبرجد و در غرفها خشتها

قرار داده که از طرف آنها جاری است و نهرها گرد آن غرفها روانند و بر آن

قبه ها از یک مروارید ساخته اند قبه ها را به زنجیرهای طلا بسته اند و گرد آن قبه ها

انواع درختها را آراسته است و بر هر شاخه نهایت نهاده است و در هر قبه

تختی گذاشته اند از مروارید و پرده ها از حریر نازک افکنده اند و فرشی از مشک و

زعفران و آن تخت ها را از یک جوهر ساخته اند و هر قبه چهار

جا دارند و هر قبه یک صد در دارد و بر هر دری حوری و کنیزی ایستاده اند و در آن

آیه الکرسی نقش نموده اند من در خبر ابن رسیدم که این بهشت را کیست

مخصوص فاطمه است و این تحفه الهی است که خدا برای آن نور دیده

یاد ضعف این مقام مرتبه حق فاطمه را [illegible] برده شد و بعد از وفات پیغمبر جماعه

در خانه او را آتش زد و در به پهلوی او زد محسن را سقط کرد آن از آن دفعه که [illegible]

سوخته شد عمر باخت و داخل شد فاطمه در میان سوخته ها گرفته ... نقش کشید ... فاطمه را

مشیته غضب رفت تا جانی آمد [illegible] فاطمه [illegible] افتاد [illegible]

فاطمه صیحه زد و پای عمر را گرفت یا بابا یا رسول الله عمر بر سینه‌ام گرفت چندانکه شکسته بود پهلو
زد و بینی بحسن شکست فرمود چرا که وصیت پیغمبر نبود به تو سعود میکردم و اکنون شمشیر
نمی‌کشند گفت بهترین [illegible] بیا و دید آورده یار و دو را به عقب [illegible]
شمشیر بکشی گفتند فاطمه بر فات کشیده که وقت عمر بکشد او را به مسجد ببرد
دید دست [illegible] داده و را که به غلاف [illegible] که آن زهرا را از فاطمه [illegible]
فقد رئیه باز زهرا از [illegible] آمد و یا دست [illegible] گرفته خطاب
نمی‌کرد [illegible] زهرا را [illegible] با او به رنجش شده به مسجد ببرند و در آن جهد نا شده که عمر زد
و برای [illegible] زدت [illegible] نخت [illegible] گرفته و [illegible]
عمر [illegible] زهرا را به مسجد ببرد [illegible] فاطمه [illegible] یار [illegible] افتاد و لم
دیدم [illegible] دارد [illegible] بصورتش زدم [illegible] بود که دختر
کبری [illegible] فاطمه را [illegible] گفت [illegible] جرأت [illegible] فرمود جسم
پر خون [illegible] فاطمه افتاد [illegible] شهید شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
تمام شد این نسخه [illegible] بتاریخ [illegible] شهر جمادی الثانی ١٣٠٨ سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

درش بود در خرابه چون زینب نزول کرد شکر و با نسیم سحر که به بال اهل کجا باد

اگر بگوی جوانان کنیز کجا برکه تو یا حسین شهید مدینه کیف اهل برکو خرابه نشین اهل

عیال زینت یا سر تش هجر الی اهل و عیال خرابه نشین بر سر تصدق بیاد دهند

بر کجا بود صدقات کس ز حدود آمد سخن که زینب فرموده یا ماما

لسیف لا تقهار رسول من ... خود را یاد نمادر تمام اهل بیت فریاد برآورد

وا ابکا لیتیم اهتز العرش چون بشنید ... خداوند در خطاب

رسول خدا ... این یتیم را که ... عرض شد یادشاه زنان ... حقیقت

آل وحی رسید که ... هر که رضا آورد ... رقیب رضا آورد حرم

و ... در حدیث دیگر رسول فرموده هر که ... خداوند ... بعد مرده

کنار تربت ... را در ... همیشه ... اطفال شهید مردم ... نهار

اما کی بود ... در خرابه شام ... دختر سه ساله ... زینب ... رفت

عمه ... قالو لها یاتی غدا

فتحيرت واستحيت من بعد ثاني مرة ... ما طال هذا

... ما طال هذا

وابهم معها الى ان ابصرت ليلة في هجعة ...

آرام ... تا آنکه ... در خواب دید ... را ... کشید

... یا ... که ... بود ... گریان ... ایستید ... را

... فتبهت لا انسل من البكا تحكي

بعمتها الركب فقمتي اين الحسين ابي بغاية مطلبي

ومددت الى مقبلي وسكتي ... شد ...

عمه ... آمد ... نگاه کرده بودم ...

... فتصارخت

في وجهها عمتها فوما يزيد بشرح تلك

لقصة قال ام حداس الحسين بحجها فمعي

فعسی اذا نظرت الیه تسلت زن داغ دیده زن جوان کشته زن
پدر کشته منتظر بهانه بودند که آمدند و این طبق را گرفته شیون نمودند [illegible]
[illegible] شد تا آنکه [illegible] رسید اگر [illegible] برایش [illegible] تسلی [illegible]
سر را میان طبق گذاردند آوردند در خرابه فاتوبه فی الطست
یلمع نوره کالشمس بل هو فی بهائی البهجة [illegible]
[illegible] این طبق [illegible] گفت عمه [illegible] من [illegible] پدر [illegible]
فرمود که [illegible] این [illegible] همینکه [illegible] چشمش [illegible]
[illegible] قالت فما اقبل راس ابیک یا
قالت امذبوح الا ما احس تا گفت این سر کیست [illegible]
فرمود این سر بابات حسین است [illegible]
لب خنجر بریده [illegible] قال یا ابتاه من الذی خضبک بشیبک
بدمائک یا ابتاه من الذی قطع ودجیک من

من الذی ایتمنی علی صغر سنی من النساء الحاسرات
سینه از طعن به پیکر شه بریده طرف دختر [illegible] طرف [illegible] کار [illegible]
[illegible] چون [illegible] حرکت دارند [illegible] از [illegible] لعنة الله

علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

نشاید [illegible] دل [illegible] دیده [illegible] پرور　　نباید [illegible] را [illegible]
نه از [illegible] سپهر [illegible]　　[illegible] صورت [illegible]
نه [illegible]　　نه از [illegible] کار [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]　　[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] دل خون　　که [illegible] جان [illegible]
[illegible]　　[illegible] جا [illegible] دور [illegible] و
چو از دیده جاری ساختن [illegible]　　[illegible] بین مقتول [illegible]

قبول او در ابراهیم اسماعیل را [illegible] که زیر دو خون دل از دیده گرم دید [illegible] در روضة الصفا

از مناهج الطالبین منقولست که چون حضرت ابراهیم علیه التحیة والتسلیم در خواب دید که باید

اسماعیل را قربان کند با فرزند گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک

[illegible] در راه دین قربان کنم [illegible] آسان کنم [illegible] چشم [illegible] تا

[illegible] اسماعیل [illegible] یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی

ان شاء الله من الصابرین [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] اسماعیل گفت

ابراهیم [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] فرزند را قربان کند [illegible] شیطان گفت

در جواب دیدار

خدات

در جواب [illegible] از خدات [illegible] حکم خدات [illegible] کار [illegible] آسان بود [illegible]

ابراهیم فرزند را آورد [illegible] اسماعیل [illegible] فرزند در جواب [illegible] حضرت

[illegible] اسماعیل [illegible]

[illegible] حتی [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible]

[illegible] قربان [illegible]

ما کفف ثیابک حتی لا ینضح علیها [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible] فرزند [illegible] فرزند [illegible] انی وجهت

وجهی للذین آمنو فطر السموات والارض حنیفا

وصار من المشركين ما روشنبه بگور فرزند حقه در ترتیب و میبرد

از روی غضب بر ریش زر کار دیه نهان اند الخليل يا مسمّى الخليل

بنجانی بود از این نهان دور از بر وی زمین که تا به برادر کرده این خنجر بگور

ربیع رانی رو من نمی دانم چرا خنجر بگور حبیب که بر به شمشیر خنجر دیده می برد

حرفی که با حبیب خنجر من از سنگ رانی کرده کلو ادرک کم تا ز که تر بر زیر کی باد خود

خون را کند رکن در کار خنجر تا ر دیار بود بار خنجر قاتل من نازک بر دادنم

کشته کشتی بود و قصد ار دنم قاتل خنجر من سر قطع بر سیده است از ایم

حاجب نفس تو شنیده است تا نه لیکد ارقف بر ارم که بر دو خنجر ز خنجر بر و نگو

آمد که سفند آورد بعد فرزند قربانی نمود از آن خبر غبطه ابراهیم تا بیت در

چادر بر دو فرزند بیده بر ایراهیم فرزند را بدان تشنا تیده آمد فرزند در بقی که رفت

نکار بر گلوی فرزند تو خطر رخ و بر سیه زد تا بروز نیه این مادر طاعت تر آورد

خطر بر گلوی فرزند بیست الا تو چه لذات بسیار دو قرن ما ۳۱ کر به رسیدن حضرت امام با علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لاخي علي ابن ابي

طالب عليه السلام فضائل لا يحصي عددها

الا الله فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرا

بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن

كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة

تستغفر له ما بقي لذلك الكتابة رسم ومن

استمع الى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب

التي اكتسبها بالسماع ومن نظر الى فضيلة من

فضائله غفرت له الذنوب التي اكتسبها با

لنظر فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که برادرم علی را فضائل چندست

بجز خدا عدد آن را کسی نمی داند هر کس ذکر کند فضیلتی از فضایل او را

ومعترف باشد بآن ببخشد خدا گناهان گذشته و آینده او را هر که بنویسد فضیلتی

از فضائل علی ع یکی را بنویسد همیشه ملائکه برای او استغفار می کنند مادامیکه برای آن خط باقیست

و هر که بشنود فضیلتی از آن حضرت را بیامرزد گناهانی که بگوش کرده و خدا او را بیامرزد و هر که

نظر کند بر کتاب فضائل آن حضرت بیامرزد گناهانی که بچشم کرده خدا ایشانرا بیامرزد ایضاً

بفرمود لو ان الغیاض اقلام والبحر مداد وا

لجن والانس کتاب ما احصوا فضائل علی ابن

ابی طالب ع فرمود اگر بیشه ها قلم شود و دریاها مداد شود و جن و انس نویسنده شوند

نمی توانند فضائل علی ع را بنویسند چون شنفتیم ما خلیفه ثانی بیعت نکرد

حضرت امیر ع در خانه نشسته در را بر روی خود بسته در خدمت حسنین و محمد حنفیه

سلمان و محمد ابا بکر و مقداد و عمار دیگر کسی نبود روزی امام حسن ع عرض کرد بابا

حضرت داود و سلیمان ابن داود ع عجب سلطنتی عطا فرمود اما از این عطیه

حصه شما نصیبی نرسید او هم رسیده بود از آن حضرت سؤال کرد که شمه از اعجاز

جناب شاه ولایت بجا آورد ... شاه ... و این کشور ...

تبسم فرمود

تبسم فرمود فرمودند ای ... کسی که دانه خشک را در زمین سبز آورده و آدم را از خاک تیره خلق

کرده که اگر بر پدرت عطا فرموده همچنین او را عطا نه فرموده و نخواهد فرمود حضرت

در دیدن معجزات اصرار کردند حضرت سیدالشهدا التماس بقبول نمود پس دو لفظ ...

و کلمات چندی فرمود انگاه دست به جانب مغرب دراز کرد چون دست مبارک بر گردانید

پاره ابری در کف مبارکش بود از ابر ... پاره دیگر آورد و سلمان گوید همه شنیدیم که از

پاره ابر شهادت بوحدانیت خدا و رسالت حضرت سید انبیا دادند و عرض کردند انک

وصی رسول الله من شک فیک هلک ومن تمسک فیک

فقد سلک سبیل النجات بعد از ساعتی ... وصی ... که ...

... تحقیق که سالک ببین ... از آن دو پاره

ابر باشند ... گسترده شدند ... از اطراف آن ابر ...

ببر سید آن حضرت فرمود ... بر این بساط بنشینیم ...

ابر سوار شدیم ... و ابر را امر نمود که بطرف مغرب

دانه تربیاه یادی و زید و ابر جنه شد چون در حق ما رسیدیم دیدیم حضرت امیر ع منبر زری در بر
کرده و برگرد او نور نشسته تا چهار باقوت سرخ بر بر و نعلین از یاقوت احمر است و انگشتری در انگشت
دارد سفید تر از مروارید چنان من در خشید که چشم را خیره میکرد انگاه امام حسن عم سجده عرض کرد
سلیمان تهی
ای پدر جان بحق الرحمة آنگشته الحق بیکرد دید ایشان و والدیت را بجه سبب قربانی دارند
قبر ویا دلیلی انا وجه الله وانا عین الله وانا لسان الله النا
طق فی خلقه وانا ولی الله وانا نور الله الذی لا یطفی وانا
باب الله الذی یؤتی منه وانا حجة الله علی عباده وانا کنز الله
فی ارضه وانا قسیم الجنة والنار از قرینه من وجه خدا منم خیر خدا
منم زبان ناطق خدا رحق خدا

و عقل و اضعافش چون شرا کنتوانند گریه میکنند دلش شاد شد و مرد حق برادر
خدایا رضا نشدم چه بهشتش ببردی خاک بماند خطاب رسید بحضرت موسی یا موسی
اینها قند باشد و گوئی آنکه بش جوش از جوشان ما در فلان غار از اینها رفته
رد او لاغر کرده کفن نه دوش گو وقتیکه حضرت موسی آمده میان الغار دید مرده است
عرض کرد الهی این مرد جوان تا شش ثبت جوابی یا خدا چشم او ندید دل آرام خطاب رسید
ی چشمش است ولی من از او گذشتم و عفو کردم او را بجهت آنکه غریب بود یا موسی اذا مات
الغریب بکت علیه ملائکة السماء ای موسی وقتیکه کسی غریب بمرد ملائکه آسمان گریه میکنند
فکیف لا ارحمه و هو غریب و انا ارحم الراحمین ای موسی چگونه رحم نکنم او را و حال
او غریب است و من ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم حکایت چهار شعر در غریبی جوان دیگر در بیت بنی اسرائیل فسقی بود
که اهل بلد از شدت معصیت وی بجان رسیده بودند خطاب رسید بحضرت موسی
که یا موسی امر کن که این فاسق را از این شهر بیرون کنند تا از شومی معصیت او آتش
وی نسوزانند حضرت موسی آن فاسق را از آن شهر بیرون کرد رفت بمیان دیه
باز خطاب رسید بحضرت موسی که امر کن آن فاسق را از میان آن ده هم بیرون کنند
پس مردم بامر حضرت موسی آن فاسق را از میان آن ده هم بیرون کردند چون
دیگر جائی نداشت رفت میان غاری و در آنجا مریض شد و مرضش شدید شد کسی را که نزد او
نرفت پس نهد صورت را بر روی خاک گذاشت و گفت و انا لا ادری
خدایا اگر مادر من در این دم بر بالین من حاضر بود مرا دیده رحم کرده گریه و ناله میکرد
و اگر پدرم در این دم بر بالین من حاضر بود مرا غسل میداد و کفن مینمود و دفن میکرد
خدایا اگر در این دم عیال و اطفال من بر بالین من حاضر بودند بر غریبی من گریه میکردند
و در حق من دعا میکردند خدایا حال من مادر ندارم پدر ندارم عیال و اطفال
را ندارم ... ندارم پس تو ... رحمت
رحمت خدایا مرا ببخش و عفو کن ... رحمت الله
خطاب رسید ... حوریان ... خطاب رسید
بصورت ... رسید ... خطاب رسید
بر غسل ... اولاد ... نزد ...
و صد ... جوان فاسق ... مادر

بسم الله الرحمن الرحيم

ملک نداره ایا رجا بدر این زیارت کنم طواف این حرم حاصل کرده کار کنم با ختیار خود این قدم [illegible] منزار ند

که گوشه زیارت خود اختیار کنم دریغ درد که دارای [illegible] جهان فراخ [illegible] منزانه [illegible] کدام حال

پریشان خویش شرح دهم کدام درد دل خسته اشمار کنم [illegible] سینه [illegible] کم زدر

در طرف [illegible] خوش [illegible] که کم زو بدخسته [illegible] براه دوست [illegible] جان خود نثار کنم [illegible]

[illegible] خواسته که از [illegible] بیرون رود خطبه خواند فرمود الحمد لله ما شاء الله ولا حول

ولا قوة الا بالله وصلى الله على رسوله خداوند برابر کردی فرزندان آدم مانند [illegible]

[illegible] وسکنه داین زا جانب آخرت وما ادلهف الى اسفى اشتياق يعقوب

الى يوسف [illegible] را [illegible] بیرون آید خود مانند اشتیاق [illegible] وکانى بلدو تالى يطقطها

الصداق بین زادیت [illegible] بهم زودی [illegible] اعضای [illegible]

[illegible] را [illegible] ابن عباس [illegible] بخدمت آنحضرت عرض کردم [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] امر فرموده [illegible] که گزاردن [illegible]

این آیه آمد [illegible] لقت واتما يوفى اجره [illegible] سفر [illegible] فرمود انا لله وانا اليه راجعون

[illegible] آنگاه حضرت را وداع نمودم و فریاد [illegible] از خدمت آنحضرت [illegible]

[illegible] زیارت کعبه [illegible]

دیدم [illegible] عرض کردم به [illegible] عن ما يحلك

الحج [illegible] باعث [illegible] فرمود لو لم الحل لا اخذت

[illegible] عرض کردم [illegible] فقال اخب في عادة [illegible]

فقلت تو كل ناس ظلم بهم معكم [illegible] سمع نبي امة فرموده [illegible] مردم [illegible]

عرض کرد [illegible] مردم [illegible] اورا [illegible] فرموده [illegible] تهار [illegible]

فارغ شدم [illegible] آنحضرت [illegible] گفتم [illegible] [illegible] کنند

[illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بخدمت آنحضرت [illegible]

لا خير بعد [illegible] عرض کردم [illegible] بعد [illegible]

[illegible] گریه بسیار کرد

تمت خاتمه از
بعجز تمام از نسخه ارج

بسم الله الرحمن الرحیم

تیا را بیار ما به بحر کرم عفو کرده ایم از بحر ... و درگل بنده که زیارت کرد
غرق ناهموارها را در پذیر الهی اگرچه گناهان ما در مقابل بی‌حساب است ما در جنب
کرم تو مغفرت چون ذره‌ایی در نهر نیکویی ... نیم و چون درکرم عذاب تو نگریم شاد ایم
در کتاب معراج السعادت است که روزی ... ارشد ... رحلت وی نزدیک شد
در آن دم رفتن متعالی خود را بنظر در آورد آه کشید خرخر کرد یا من له الد
نیا و الاخره ارحم من لیس له الدنیا و الاخره ... تر در بدل
نه در نهی میبرم نه بیدی و نه منتهی میبرم در من کرام ... جهان فاکی در
کرم ... جان بداد ... برآمد بعد
در واقعه دیدند که هرکس ... خداوند گناهان ... آمرزیده ... گفتش دید
جمعیت کرد ... چون شب درآمد ... بعد در صدد
سؤال کرد گفت چون عمر من به آخر رسید در نامه عمل خود نظر کردم جز معصیت دیدم
ده در خزینه رحمت وی نظر کردم عنایت دیدم باز آمدم عمر تباه ... آوردم
صد واقعه ... گفتم که ره آورد ... دست تهی ... تا
آوردم چون مرا ... رسید ...
ای خدای ... که عمر سابقه ... الهی
... رحمت الهی به آن ... حسین ...

الهی ما را بیار ... وقت حسین آه کشید از قصه آمدیم لیکن اگر ... را
بدین ... فرق شکافته

[illegible]

[illegible]

نه در بهای میرم نه هیدی رنه مشته
کرم و گیاهان زمین شکل میرسید حال
در واقعه دیدند که هر کس پیش تو ار گرثا
جمعیت کردند برا و تا رکس رند چون
سئوال کرد گفت چون عمین به آخرش
در خزینه رحمت وی نظر کردم عیب
صد واقعه دراز آوردم گفتم که ب
آوردم چون مرا نگاه برزند خطا
ای خدای جود بی علت تو انقدرت که
که معصوم نه دریای رحمت الهی به آن

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدیث است که ابن مسعود روزی بخدمت پیغمبر آمد عرض کرد یا رسول الله حق را عزّ شانه فرمود مرد در حالت موضع جائی دید

گویا آنم را به حضرت امیر ع نماز می خواند و در رکوع و سجود می فرماید الهی بحرمت محمد ارکان شیعیان گذشت

من در گذر جهی گویا آنم که بخدمت پیغمبر دیدم حضرت رسول نماز می خواند و در رکوع و سجود می فرماید خداوندا بحق

علی گذر خانه بهشت از گناهان امت من در گذر و منکوب تر ما موش سیم جوی بخوش آیم فرمود اما بعد از ایمان

آوردن کافر نه این عرض کردم معاذ الله یا رسول الله عاراف پیغمبر نشناسند هم مرا بس چنین اولکر شناسانه فرشته

ابن عباس گفت از حضرت رسول سؤال کردم که یا رسول الله مرا عمل تعلیم کن که به آن مستوجب بهشت

شوم فرمود نماز را قضا مده بجای آن روز ماه رمضان مدار و غسل جنابت و عمل واجبات مدار از هر درک

که جای داخل بهشت می شوی فرمود ابن عباس به آن کس را اینسان فرشته هر کار نیکی هزار سال

روزه داری هزار سال و حج هزار مرتبه بر دن و هزار بنده در راه خدا کنی و هزار بنده آزاد کنی

و تورات انجیل و زبور و فرقان تمام انیا بلاقات کنی و بیات هر یکی هزار حج بجا آوری و بمیری

در دولت محبت علی نباشد خدا نیز امام است فلیح داخل جهنم جهنم کند مردم هر که شنیده است حج کمیل گوییم

یکی صحیف گنا لس لواعطس واد از قول امام از قول پیغمبر از قول جبرائیل جبرائیل

از قول حاجت حق تعالی می رایکی در دنیا با احدی برادری بگرد به بخت حکمت استاد داده داد کرد بود

ای مردم هر که خانه دارد و در هر خانه دکمی دارد خدا خود حکم کند که دستش را از آتش دوزخ

نجات دهد از میزان مردم خود تا حساب حال های حلال هر دو آل محمد الله و دل عداوت

در دوزخ نخواهد دید لطایف رحمت باد مر یاد از حضرت صادق روایت کرده فرمود

هر که ما را دوست دارد و دشمن خدا دوست او با حرف دوست دارد و دشمن ما را بحرف دشمن دارد

مخصوص و تبرکات ما هر گاه گناه ده در ربض شهرا یا لشکر یاد کف دریا باشد خداوند او را آمرزد رستگار

[illegible]

و ای امام تربیت مرا نگه کرده رنده کند و مرا از آسمان بیاور و میان آفتاب را ...

که دیگران را از ... بیرون ... و ظهور رسید و میانه ... تا الیه ... که ...

و ... هستم تحقیق ... فرستاد بر دو من ... اسلوب ...

از ... داشتم بعد از آن محمد الامین را ... حضرت رسالت پناه ...

اشاره بطرف آسمان کرد در ساعت ابری ظاهر گردید و باران ...

و ... و یا امام المتقین ... غیاث المستغیثین پس حضرت جواب فرمود ...

تا ... حضرت ... سوار شد ... فرمود ... سوار شو ...

بنام خدا ... آورد ... شد ... گردید بعد از ...

... الحضرت رفت ...

و ... خطبه ... شقشقیه ... فرمود ...

بعض ...

که ... اهل ...

... فرمود پس سوار ...

... خداوند ...

... رحمت ...

... قدرت و قوت داد ... معاویه ...

...

فرمود ...

...

...

...

...

که ...

...

دانست ... حلال حرام ...

...

... حضرت رسول ...

...

...

ای ... اولیا ... آدم ...

... بهشت آدم ...

...

... یوسف شنیدند ...

...

...

...

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۱۴۵

در حدیث است که پیغمبر فرموده هر که علی را دوست دارد خدا نماز روزه او را قبول کند [illegible]
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] بهشت بی حساب [illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] الا و من احب علیا
سمی فی السموات و الارض امین الله [illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
الا و من احب علیا جاء یوم القیامة و وجهه کالقمر لیلة البدر [illegible]
و دوست دارد [illegible] روز قیامت صورتش چون ماه شب چهارده [illegible]
الا و من احب علیا لا ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یقال
له ادخل الجنة بغیر حساب هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ان الاول لا شیء قبلی و انا الآخر
لا شیء بعدی و ان الظاهر لا شیء فوقی و ان الباطن لا شیء دونی
و ان الله لا اله الا انا بکل شیء علیم [illegible]
[illegible]
[illegible]